

## رهبریت در دارالاسلام

**بسم الله و الحمد لله ، اما بعد: السلام عليكم و رحمه الله و برکاته / بخش ۷ : (رهبریت در دارالاسلام)**

بر اساس آیاتی چون:

- **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** (انفال/۷۲) بیگمان کسانی که ایمان آورده‌اند و ( از خانه و کاشانه خویش ) مهاجرت کرده‌اند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد نموده‌اند

- **الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ** (توبه/۲۰) کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال جهاد نموده‌اند، دارای منزلت و الاتر و بزرگتری در پیشگاه خدایند، و آنان رستگاران و به مقصود رسندگان ( و سعادت‌مندان دنیا و آخرت ) می‌باشند.

و آیات و احادیث صحیح دیگری در این زمینه بعد از اساس ایمان «**الَّذِينَ آمَنُوا**» و اساس مهاجرت «**وَ هَاجَرُوا**» «سومین اساس شهروندی دارالاسلام» اطاعت از رهبریت جامعه است که جهاد و سایر امور حکومتی تحت رهبریت واحد او انجام می‌شود.

در این زمینه ی مهم الله تعالی مومنین میان مسلمین را مورد خطاب قرار داده و می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید، و از صاحبان امر خود اطاعت نمائید **فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ** و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید **إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ** اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید . **ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا** (نساء/۵۹) این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است .

اگر به «**وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** - صاحبان امر از خودتان باشند» با «**فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ**» - برای حل نمودن تمام مشکلات به قرآن و سنت برگردید» دقت کنیم بسیار ساده و آسان متوجه می‌شویم که رهبر جامعه باید یکی از مومنین باشد و بر اساس قرآن و سنت حکم کند و اگر در موردی اختلافی پیش آمد باید برای حل آن به قرآن و سنت مراجعه کند.

این آیه واضح و آشکارا برایمان بیان کرده است که افرادی شایستگی رهبریت و صاحب امر شدن دارالاسلام را دارند که دارای سه ویژگی باشند:

- ۱- رهبر و صاحب امر باید از مومنین میان مسلمین باشد .
  - ۲- این رهبر باید تنها بر اساس قرآن و سنت حکم کند.
  - ۳- این رهبر باید برای برطرف کردن تمام مشکلات اقتصادی، اجتماعی و... قضاوت را به دادگاه قرآن و سنت صحیح برگرداند، تا قرآن و سنت راهکار حل مشکلات را نشان دهد.
- در این صورت غیر مومن نمی تواند رهبریت دارالاسلام را بر عهده بگیرد؛ و مومنی هم که به عنوان رهبر انتخاب می شود نمی تواند به غیر قرآن و سنت حکم کند « **إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ** » (یوسف/۶۸) و در اختلافاتی هم که به وجود بیاید نمی تواند به غیر قرآن و سنت مراجعه کند، چون « **وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ** در هر چیزی که اختلاف داشته باشید، داوری آن به خدا واگذار می گردد. **ذَلِكَ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ** چنین داوری، خدا است که پروردگار من است و من بدو پشت می بندم، **وَالِيهِ أُنِيبُ**» (شوری/۱۰). و به (قانون شریعت) او مراجعه می کنم.

در این صورت سه شرط ( مومن بودن + حکم کردن و حاکمیت بر اساس قانون شریعت الله + دادگاه جهت قضاوت که فقط قرآن و سنت باشد) از هم جدا شدنی نیستند، و کسی که بخواهد یکی از این سه شرط را جدا کند از او پذیرفته نمی شود، چون دستکاری کردن در شروطی است که الله تعالی برای رهبریت قرار داده است.

اگر بر اثر تبلیغات علمای سوء درباری و دغلبازی و اداها و دلقک بازی های شبه اسلامی طاغوت‌هایی که بر اساس یکی از مذاهب دین سکولاریسم بر مسلمین حاکمیت می کنند برای شخصی شک و شبهه ای در کافر بودن این طاغوتها وجود داشته باشد، اما هیچ مسلمانی شک ندارد که شروط دوم و سوم در این طاغوتها وجود ندارد . چون نه بر اساس قرآن و سنت حکم می کنند و نه در هنگام مشکلات به قضاوت دادگاه اسلام یعنی قرآن و سنت مراجعه می کنند، بلکه **هم** واضح و آشکارا ادعای سکولاریسم و دموکراسی دارند و بر اساس قوانین سکولاریستی حکم می کنند و **هم** در هنگام مشکلات به همین قوانین و دموکراسی سکولاریستی و اربابان طاغوت سکولار جهانی و منطقه ای که دارند مراجعه می کنند.

در همین ابتدای امر هر مسلمان آگاهی متوجه می شود که سرزمین تحت حاکمیت اینها «دارالاسلام» نیست، چون مناط و معیار و ملاک «دارالاسلام» بودن سرزمینی «قانون و حکم» است که آشکارا توسط این طاغوتها «قانون و حکم» شریعت الله کنار زده شده و «قانون و حکم» سکولاریستی حاکم شده است.

دسته ای از این دجالان درباری، کسانی هستند که پشت سر ملای بیچاره ی مسجدی که به نظرشان دارای عقاید صوفیانه است یا وابسته به فلان جماعت و جریان اسلامی است نماز نمی خوانند و به امامت او در مسجد اعتراف نمی کنند، اما به رهبریت یک طاغوت سکولار بر جامعه اعتراف می کنند، و این طاغوت سکولار را ولی امر و امام خودشان می دانند، و با هر مسلمان شریعت گرائی که مخالف این ولی امر و رهبرشان باشد دشمنی و مخالفت می کنند.

این علمایان درباری ولی امر را تنها از لحاظ لغوی به معنی «صاحب حکم» بررسی می کنند و به آن سه شرط الله تعالی هیچ اشاره ای ندارند، مثل کسانی که صلاة را تنها از لحاظ لغوی به معنی «دعا» بررسی کرده اند و از نگاه شرعی به آن نگاه نکرده اند و به همین سادگی اقامه ی نماز به این سبک مسلمین را ترک کرده اند.

این مَلاهای درباری به مردم چنین می فهمانند که «صاحب حکم» یعنی ولی امر و باید از وی اطاعت شود، حالا مهم نیست این صاحب حکم کافری باشد که بر اساس قوانین کفری حکم می کند؛ مهم این است که «صاحب حکم» است. این یعنی کتمان آیات و شروط الله و تحریف مبانی شریعت الله به نفع طواغیت.

- **در این نگرش فاسد** اگر کافری مثل رژیم صهیونیستی سرزمین مسلمین را اشغال کرد و احکام خاص خودش را بر مسلمین تحمیل کرد «صاحب حکم» است و باید از چنین صاحب امری اطاعت شود همچنانکه عده ای همین کار را می کنند و حتی در ارتش رژیم اشغالگر فلسطین گردانهای مسلح تشکیل داده اند و حتی نماز هم می خوانند و بارها امثال سدیس گفته اند که قدس مساله ی داخلی رژیم صهیونیستی است و ربطی به دیگران ندارد .
- **در این نگرش فاسد** اشغالگران کمونیست چینی در ترکستان شرقی و غیره «صاحب حکم» و ولی امر هستند هر چند کفاری باشند که به حکم کفری حاکمیت کنند.
- **در این نگرش فاسد** تمام طاغوتهای جهان ولی امر هستند و باید از آنها اطاعت شود حتی اگر مجری قوانین شریعت الله نباشند مادام که اجازه می دهند نماز بخوانیم و مسجد و اذان وجود دارد کافی است !

صرف نظر از بررسی این دیدگاه ضد اسلامی، باید دقت کرد که در آیه، «أُولِي الْأَمْرِ» یعنی جمع. یعنی شورا نه ولی امر که در درس ششم مقدماتی<sup>۱</sup> به تفصیل در مورد «أُولِي الْأَمْرِ» توضیح داده ام و نیاز به تکرار نمی بینم.

با این وجود رهبر دارالاسلام هم از سوی این شورای اولی الامر یا اهل حل و عقد و خبرگان اهل فقه و اجتهاد انتخاب می شود و رهبر از نگاه مذاهب معروف به اهل سنت باید دارای شروط خاصی باشد:

- ۱- مسلمان باشد. چون: **وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا** (نساء/ ۱۴۱). هرگز خداوند کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت؛ پس روا نیست انسان کافر، والی و رئیس مسلمانان شود.<sup>۲</sup> ۲- مرد باشد<sup>۳</sup> ۳- آزاد بودن ۴- سلامت جسمی ۵- قریشی<sup>۴</sup> و سید بودن<sup>۵</sup> رهبر که مورد اختلاف است. " ۶- اهل عدالت باشد<sup>۶</sup> ۷- کفایت و توانائی داشته باشد: مهمترین چیزی که رهبر

<sup>۱</sup> درس ششم مقدماتی: «چه باید کرد؟ وحدت آگاهانه، هدفمند و حرکتی»

<sup>۲</sup> رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «الإسلام يعلو ولا يُعلى» «اسلام چیره می شود و سبطره می یابد و بر آن چیرگی و سبطره نیست.» و این امارت، علو و بلندی است. پس روا نیست کافر بر مسلمان برتری و سبطره یابد، و این در سخن خداوند است که می فرماید: **وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا** (توبه/ ۴۰)، و سرانجام سخن کافران را فروکشید (و شوکت و آئین آنان را از هم گسیخت) و سخن الهی پیوسته بالا بوده است (و نور توحید بر ظلمت کفر چیره شده است و مکتب آسمانی، مکتبهای زمینی را از میان برده است) و خدا با عزت است (و هرکاری را می تواند بکند و) حکیم است (و کارها را بجا و از روی حکمت انجام می دهد).

و همچنان حدیث عباده بن صامت در این مورد صریح است؛ زیرا این حدیث خروج و شورش را علیه زمامدار کافر اجازه می دهد، و این بیانگر آن است که زمامداری کافر مشروعیت ندارد، اگر مشروعیت می داشت، هیچ گاه اسلام شورش علیه او را جایز نمی شمرد: "دعانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فبايعناه، فكان فيما أخذ علينا: أن بايعنا على السمع والطاعة في منشطنا ومكرهنا وعسرنا ويسرنا وأثرة علينا، وأن لا ننازع الأمر أهله. قال: "إلا أن تروا كفرا بواحا عندكم من الله فيه برهان". (متفق عليه) " رسول الله ما را به بیعت فرا خواند، و باوی بیعت نمودیم که در همه اوقات اعم از حالت رضایت و غیر رضایت، دشواری و آسایش، و در حالتی که زمامداران دچار ظلمهای کوچک می شوند، از ایشان اطاعت نماییم، جز اینکه از آنها کفر علنی را مشاهده نمایید چنان کفری که دلیل صریحی از جانب الله بر آن دارید."

<sup>۳</sup> امام و یا زمامدار باید مرد باشد؛ زیرا زن بنا بر طبیعت جسمی و روانی ای که دارد، برای ریاست دولت مناسب نمی باشد، و نمی تواند این وظیفه ی مهم را که کار و پیکار مستمر، قیادت و رهبری لشکر در جنگها و تدبیر امور دولت از جمله آن ست رابه عهده گیرد.

این امری است که مسلمانان بر آن اجماع نموده اند، خداوند می فرماید: **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ** (نساء/ ۳۴) «مردان بر زنان سرپرستند (و در جامعه کوچک خانواده، حق رهبری دارند و صیانت و رعایت زنان بر عهده ایشان است) بدان خاطر که خداوند (برای نظام اجتماع، مردان را بر زنان در برخی از صفات برتریهایی بخشیده است و) بعضی را بر بعضی فضیلت داده است.» بر همین اساس اسلام، ولایت و حاکمیت زن را ممنوع قرار داده است، پیامبر می فرماید: "لن يفلح قوم ولّوا أمرهم امرأة". و در روایت احمد "لن يفلح قوم أسندوا أمرهم إلى امرأة". [صحیح البخاری] "هرگز کامیاب نمی شود قومی که زمام امور خود را بر عهده زن سپرد". طبق روایت احمد: " هرگز کامیاب نمی شود قومی که امارت خود را به زن سپرد". / عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: «ما در جاهلیت زنان را چیزی به حساب نمی آوردیم اما زمانیکه اسلام آمد و خداوند آنان (زنان) را در قرآن ذکر نمود، دریافتیم که آنان حقوقی برگردن ما دارند، جز اینکه آنان را وارد امورمان (اموراداری و اجرایی مملکت) ننماییم.» (بخاری)

<sup>۴</sup> صحیح البخاری ت ج ۹ ص ۱۳

<sup>۵</sup> صحیح البخاری ج ۹ ص ۱۲ از دلایل لزوم این شرط احادیثی است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده است مثل: "إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا كَبَّهُ اللَّهُ عَلَيْهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ" " زمامداری مسلمانان مخصوص قریش می باشد تا زمانیکه دین را برپا می دارند، و هر که با آنها دشمنی کند، خداوند او را سرنگون خواهد نمود." و روایت دیگر بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما چنین است: **لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ اتِّقَانُهُمْ** (امور مسلمانان) مخصوص قریش است تا زمانیکه دوشخصی از آنها باقی باشند

<sup>۶</sup> وجود عدالت در شخصیت رهبر شرط مهمی بحساب می آید، پس درست نیست که، رهبر شخص فاسق باشد، و عدالت شرط لازمی در انعقاد رهبریت می باشد. زیرا الله جل جلاله در شاهد شرط گذاشته که عادل باشد، چنانچه فرموده است: **وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ** (طلاق/ ۲) "از میان خویش عادلان را گواه گیرید."

طبق این آیه شرط صحت شهادت شاهد، عدالت است، و منصب خلافت به مراتب بزرگتر از شهادت است؛ بنابراین شرط بودن آن در رهبر از باب اولی می باشد. با آنکه ممکن است این دین توسط یک فاسق نیز تقویت گردد اما در انتخاب رهبر باید دقت شود از این بیماری دور باشد. با این وجود از حدیث عباده - که در شرط اول رهبر بیان شد- دانسته می شود که در صورت ضرورت جامعه و به حکم قاعده ی شرعی "الضرورات

جامعه‌ی اسلامی باید در آن کفایت و توانائی داشته باشد علم به قانون شریعت الله<sup>۷</sup> و «مسائل روز» و «تخصص در امور حکومت داری» است.

این رهبر توسط شورای اولی الامری انتخاب می‌شود که خود این شورا از بزرگترین فقها و متخصصین تشکیل شده است و عادی است که باید عالمترین و متخصص‌ترین شخص میان خودشان را انتخاب کنند. به همین دلیل فرقه‌های معروف به اهل سنت تنها علم داشتن به احکام شرعی در حد تقلید را برای رهبر جامعه کافی نمی‌دانند، چون تقلید به قول ابن خلدون در حقیقت يك نوع نقص و کمبود است، به همین دلیل بر این باورند که غیر از حالت اضطرار و ضرورت، رهبر و سرپرست و ولی مسلمین در امر حکومتداری باید فقهی مجتهد باشد و در حالت ضرورت هم باید عالمی باشد در حد قاضی، و پائین‌تر از این مطلوب علما و ائمه‌ی خیر القرون نبوده.

البته عده‌ای از دوستان جاهل و بخصوص دشمنان آگاه و دارودسته‌ی منافقین در جنگ روانی خود دو بازی بچه‌گانه در می‌آورند:

- اول اینکه: سعی دارند این رهبریت فقیه یا ولایت و سرپرستی فقیه بر «دارالاسلام» را از تولیدات آیت الله خمینی در سال ۱۳۴۸ بدانند اما این عین دغلبازی و فریب افکار عمومی مسلمین است.
- دوم اینکه: «دوستان جاهل به همراه دارودسته‌ی منافقین» بومی و داخلی در میان اهل سنت با تهاجم به «ولایت فقیه» که اصطلاح مورد پذیرش شیعیان است در واقع با «ولایت مجتهد» در میان اهل سنت دشمنی می‌کنند اما جرئت و غیرت بیان آن را در میان اهل سنت ندارند و می‌خواهند با این حقه اهل سنت را بر علیه شیعه با خود همراه کنند. در برابر: «دارودسته‌ی منافقین» داخلی در میان شیعیان هم با تهاجم به «ولایت مجتهد» که اصطلاح مورد پذیرش اهل سنت است در واقع با «ولایت فقیه» دشمنی می‌کنند اما در داخل جرئت و غیرت بیان آن را ندارند. یادم می‌آید که در سال ۷۴ که در دانشگاه اصفهان بودم تخریب گران شیعه مذهب سکولار

---

تبیح المحظورات " چنانچه رهبری دچار پاره‌ای از ظلما گردید (و اثره علینا) که هزینه‌ای کمتر از قیام را بر مسلمین تحمیل می‌کند در این صورت تا فراهم نمودن شرایطی که در آن منافش بیشتر از مفاسدش باشد بر علیه چنین رهبریتی قیام مسلحانه صورت نمی‌گیرد .  
<sup>۷</sup> در حکومت اسلامی قانون‌گذار خدا است، و جز او «ربی» و «سرپرستی» و تکلیف‌کننده‌ای نیست و «توحید در تقنین» یکی از مراتب توحید است و نظام اسلامی باید بر روی احکام الهی استوار گردد. به دیگر سخن: قوانین حاکم بر جامعه و اصولی که خطوط اصلی نظام را ترسیم می‌کند، باید از جانب خداوند باشد و در غیر این صورت، حاکم، به حکم قرآن کافر و ظالم و فاسق خواهند بود . (مانده/۴۴، ۴۵، ۴۷) وجود حاکم تحت عنوان رهبر، خلیفه، امیر المومنین یا هر عنوان دیگری که توسط شورای مسلمین انتخاب شده باشد برای مسلمین امری ثابت و پذیرفته شده و غیر قابل اختلاف است . با وجود این، در جهان اسلام تا به حال عالمی یافت نشده است از اینکه حاکمی آگاه بر اصول فقهی بر آنها حکم براند رضایت نداشته باشند، هر چند مخالفتی در برابر رهبریت مذاهب مخالف از آنها دیده شده است .

زده و لیبرال به اصطلاح «اصلاح طلب» بر علیه عمر سوم رحمه الله رهبر امارت اسلامی افغانستان شعار می دادند اما منظورشان رهبر ج.ا. ایران بود.

دارودسته‌ی منافقین موجود در میان اهل سنت و تشیع همچون «کفار گانه‌ی آشکار» نه اعتقادی به «ولایت مجتهد» دارند و نه «ولایت فقیه» اما در پناه اهل سنت به «ولایت فقیه» هجوم می‌برند و در پناه تشیع هم به «ولایت مجتهد».

اولاً سابقه‌ی تاریخی این مفهوم در میان خود شیعیان به قرن‌ها قبل از این تاریخ بر می‌گردد و چیز جدیدی نیست که در این عصر تولید شده باشد، ثانیاً این رهبریت مجتهد و ولایت و سرپرستی مجتهد و عالم بر «دارالاسلام» ریشه در آیات قرآن و آثار فقهای معروف به اهل سنت در قرون اولیه‌ی اسلامی دارد و به قرن‌ها قبل بر می‌گردد:

الله تعالی در مورد حاکمیت طالوت و جایگاه علم برای رهبریت می‌فرماید: **وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا** و پیغمبرشان به آنان گفت: خداوند طالوت را برای رهبریت و زمامداری شما روانه کرده است. **قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ** بزرگان قوم گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با این که ما از او برای زمامداری سزاوارتریم و او که مال و دارائی زیادی ندارد؟ **قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ** و الله یؤتی مَلِكَهُ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (بقره/۲۴۷) گفت: خدا او را بر شما برگزیده است و **علم و (قدرت) جسم او را** وسعت بخشیده است و خداوند ملک خود را به هر کس که بخواهد می‌بخشد. و (احسان و قدرت) خداوند وسیع، و آگاه است. و باز الله تعالی در مورد سلیمان می‌فرماید: **وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ** (ص/۲۰) و حکومت او را استحکام بخشیدیم، و بدو شناخت و حکمت دادیم، و به او قدرت داورى قاطعانه و عادلانه بخشیدیم.

رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز می‌فرماید: **يَوْمُ الْقَوْمِ أَقْرَوْهُمْ لِكِتَابِ اللَّهِ**، بهترین قرآن دان شما، امام جماعت شود **فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً، فَأَعْلَمُهُمُ بِالسُّنَّةِ**، و اگر همه در قرائت قرآن مساوی بودند، هر کدام از آنها که نسبت به سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم عالم‌تر است، امام شود **فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنَّةِ سَوَاءً، فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةً**، و اگر در سنت نیز مساوی بودند، مقدم‌ترین آنها در هجرت **فَإِنْ كَانُوا فِي الْهَجْرَةِ سَوَاءً، فَأَقْدَمُهُمْ سِنًا** و اگر در هجرت نیز مساوی بودند، مسن‌ترین آنها امامت کند، **وَلَا يُؤْمِنُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ فِي**

سُلْطَانِهِ، وَلَا يَفْعُدُ فِي بَيْتِهِ عَلَى تَكْرَمَتِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ<sup>۸</sup> و هیچ مردی در محل تحت اختیار شخصی دیگر، برای او امامت نکند و در خانه‌ی مخصوص نشستن، (به احترام او) جز به اجازه‌اش ننشیند.

«الأقرباء» در زمان صحابه یعنی فقیه ترین و عالم ترین شخص به قرآن . همچنانکه از أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ و دیگران روایت شده هر یک از صحابه تنها ۱۰ آیه را می گرفت و تا زمانی که کاملاً به آن علم و عمل پیدا نمی کرد سراغ ۱۰ آیه ی دیگر نمی رفت و کسی چون ابن عمر رضی الله عنهما در سوره ی بقره ۸ سال ماند و عمر بن خطاب رضی الله عنه در همین سوره ی بقره ۱۰ سال ماند. صحابه معانی آیات را یاد می گرفتند و در آن فقه و فهم می کردند، به همین دلیل می گفتند هر شخصی از ما که سوره های بقره و آل عمران را می گرفت و تمام می کرد نزد ما جایگاه والائی پیدا می کرد.

- امام أبو حنیفة رحمه الله که در ۱۵۰ق در زندان حکومت بدیل اضطراری اسلامی عباسیان مسموم و به شهادت رسیده – نحسبه کذالک و الله حسیه - در مورد « فَإِنْ كَانُوا فِي الْقِرَاءَةِ سَوَاءً، فَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ، » می گوید: در اینجا منظور فقیه ترین و عالم ترین شخص است برای امامت.

- امام شافعی رحمه الله که در سال ۲۰۴ق در راه دعوت توسط مالکی مذهبها علیل شده و بر اثر همین جراحات سپس شهید شده – نحسبه کذالک و الله حسیه - در الفقه الاکبر در بحث شروط امامت و رهبری «دارالاسلام» می گوید: و علم؛ به گونه ای که صلاحیت افتاء داشته باشد و اهل اجتهاد باشد.<sup>۹</sup>

- قاضی باقلانی (متوفای ۴۰۳ ه.ق) و قاضی ابویعلی الفراء حنبلی (متوفای ۴۵۸ق) نیز اجتهاد و علم را یکی از شروط انتخاب رهبر دارالاسلام می دانند.<sup>۱۰</sup>

- امام الحرمین الجوینی که در سال ۴۷۸ق وفات کرده در مورد شرط اجتهاد در رهبر «دارالاسلام» می گوید: پس شرط است که رهبر مجتهدی کامل باشد و تمام صفات مجتهدین را در خودش جمع کرده باشد<sup>۱۱</sup>. و در جای دیگری هم می گوید: از شرایط امام و رهبر این است که از اهل اجتهاد باشد، به گونه ای که در حوادث نیاز به استفتاء دیگران نداشته باشد و این مورد (داشتن شرط اجتهاد برای رهبر) مورد اتفاق همه است، و هذا متفق علیه<sup>۱۲</sup>.

<sup>۸</sup> مسلم ۶۷۳

<sup>۹</sup> امام شافعی . فقه الاکبر . ص ۳۹ / و العلم؛ بحيث يصلح ان يكون مفتياً من اهل الاجتهاد

<sup>۱۰</sup> الاحکام السلطانیة، ص ۲۰ و التمهید، ص ۱۸۱.

<sup>۱۱</sup> الجوینی، عبد الملك بن عبد الله، غیاث الأمم فی النیای الظلم: ص ۸۴. / «فالشرط أن يكون الإمام مجتهداً بالغاً مبلغ المجتهدین مستجمعاً صفات المفتین، ولم يُؤثّر فی اشتراط ذلك خلاف».

<sup>۱۲</sup> الجوینی، عبد الملك بن عبد الله، الإرشاد: ص ۴۲۶. / وقال: «من شرائط الإمام أن يكون من اهل الاجتهاد، بحيث لا يحتاج إلى استفتاء غيره فی الحوادث، وهذا متفق علیه».

- أبو القاسم مكي الرميلي المقدسي که در سال ۴۹۲ق توسط نصرانی های اشغالگر به شهادت می رسد- نحسبه کذالك و الله حسيبه - در ضمن برشمردن شروط رهبر «دارالاسلام» می گوید: ... باید مجتهد باشد، همچون قاضی و بلکه اولی تر و واجب تر از اینکه یک قاضی که باید مجتهد باشد، بلکه در مجتهد بودن رهبر اجماع مذاهب اسلامی و اهل علم روایت شده است، و شرط اجتهاد درباره رهبر مورد اجماع فقها است. و اینکه اکثر رهبران مسلمین بعد از خلفای راشدین غیر مجتهد بوده اند به این دلیل است که اینها تنها با قدرت نظامی به حاکمیت رسیده اند.<sup>۱۳</sup>
- امام نووی هم که در سال ۶۷۶ق وفات کرده در کتاب روضة الطالبین در شروط رهبر «دارالاسلام» می گوید: مکلف مسلمان، عادل، آزاد، باهوش، دانشمند و مجتهد بودن از شرایط رهبر است.<sup>۱۴</sup>
- سعد الدين التفتازانی که در سال ۷۶۹ق وفات کرده ضمن بر شمردن شروط رهبر «دارالاسلام» می گوید: ويشترط أن يكون ... مجتهداً شجاعاً، و شرط است ... مجتهدی شجاع باشد .<sup>۱۵</sup>
- امام شاطبی هم که در سال ۷۹۰ق وفات نموده می گوید: علماء اتفاقی را نقل کرده اند که رهبر (یا همان الإمامة الكبرى) منعقد نمی شود مگر برای کسی که به رتبه و درجه ی اجتهاد و فتوا در علوم شرعی رسیده باشد<sup>۱۶</sup>
- سید شریف جرجانی ترکستانی که در سال ۸۱۶ق وفات کرده در شرح خود بر کتاب المواقف قاضي عضد الدين الايجي می گوید: جمهور فقها و اهل علم بر آنند که اهل امامت و کسی که شایسته و مستحق رهبر شدن دارالاسلام است باید در اصول و فروع مجتهد باشد .... تا توانایی داشته باشد دلایل و حجج الهی را اقامه و شبهات را در عقاید دینی حل کند و در مورد مسائل روز نیازی به فتوای دیگران نداشته باشد و خودش در مورد مسائل روز و نوازل و مستحدثه مستقل باشد.<sup>۱۷</sup>

<sup>۱۳</sup> ... مجتهداً كالقاضي وأولى، بل حكى فيه الإجماع... / قال: وكون أكثر من ولي أمر الأمة بعد الخلفاء الراشدين غير مجتهد إنما هو لتغلبهم فلا يرُد

<sup>۱۴</sup> المنهاج، ص ۵۱۸ و شرح صحيح مسلم. / هي كونه مكلفا مسلما عدلحرا ذكيا عالما مجتهدا /

<sup>۱۵</sup> التفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد فی علم الکلام: ج ۲، ص ۲۷۱. / «ويشترط أن يكون مكلفاً مسلماً عدلاً حراً ذكراً مجتهداً شجاعاً، ذا رأی وكفایه سمیعاً بصیراً ناطقاً قریشياً»

<sup>۱۶</sup> الاعتصام - للشاطبي موافق للمطبوع . المؤلف : أبو إسحاق الشاطبي . دار النشر : المكتبة التجارية الكبرى - مصر ص ۱۲۶ / الشاطبي، إبراهيم بن موسى، الاعتصام: ج ۲، ص ۳۶۲. / إن العلماء نقلوا الاتفاق على أن الإمامة الكبرى لا تتعقد إلا لمن نال رتبة الاجتهاد والفتوى في علوم الشرع <sup>۱۷</sup> الجمهور على ان اهل الامامه و مستحقها من هو مجتهد في الاصول و الفروع ليقوم بامر الدين متمكنا من اقامه الحجج و حل الشبهه في العقائد الدينيه مستقلا بالفتوى في النوازل و احكام الوقائع نضا و استنباطا لان اهم مقاصد الامه حفظ العقائد و فصل الخصومات و لم يتم ذلك بدون هذا الشرط / الجمهور على أن اهل الإمامة ومستحقها من هو مجتهد في الأصول والفروع ... متمكناً من إقامة الحجج وحل الشبه في العقائد الدينية، مستقلاً بالفتوى في النوازل ...



- القلقشندی که در سال ۸۲۱ ق وفات کرده در کتاب «مآثر الانافه فی معالم الخلاقه» در بحث شروط امامت و رهبری دارالاسلام گفته است: مورد دهم: علمی که به درجه اجتهاد در مسائل روز یا نوازل یا مستحدثه و احکام شریعت الله رسیده باشد، رهبریت بدون داشتن چنین درجه علمی در حد اجتهاد منعقد نمی شود و صحیح نیست؛ چون رهبر به چنین اجتهادی نیاز دارد و محتاج چنین اجتهادی است تا اینکه امور را بر روشی صحیح اسلامی و بر راه راست «الصراط المستقیم» به پیش ببرد، تا اینکه در پناه چنین اجتهادی بر حدود شرعی آگاهی پیدا کند و حقوق شرعی انسانهای موجود در دارالاسلام را بدهد و درگیری و اختلافات بین مردم را فیصله بدهد، و چنانچه عالمی مجتهد نباشد توانائی چنین کارهایی را ندارد.<sup>۱۸</sup>

- عبد الرحمن الجزیری که در سال ۱۳۶۰ ق وفات کرده می نویسد: تمام فقهای اهل سنت اتفاق دارند که حاکم اسلامی باید دارای چنین ویژگیهایی نیز باشد: ۱ - مسلمان باشد؛ ۲ - مکلف باشد؛ ۳ - حر و آزاد باشد؛ ۴ - مرد باشد ۵ - از قریش باشد؛ ۶ - عالم و مجتهد باشد تا مردم را از احکام دین آگاه نماید و نیاز به استفتاء از غیر خود نداشته باشد.<sup>۱۹</sup>

این رای تمام مذاهب اسلامی است که امام الرمیلی المقدسی در قرن چهارم از اجماع اهل سنت و امام الحرمین الجوینی به عنوان امری متفق علیه در میان تمام مسلمین و امام شاطبی رحمه الله و دیگران نیز از اتفاق تمام اهل علم در این زمینه سخن می گویند، پس رهبری فقیه در حد اجتهاد مطلوب تمام مذاهب اهل سنت بوده است.

اما با این وجود برای رهبریت «دارالاسلام» هم حالتی طاری و اضطراری و ضرورت مثل سایر امور ممکن است به وجود آید و آنهم اینکه به دلیل نبود رهبری مجتهد و متخصص در امور حکومت داری مسلمین به رتبه ای پائینتر از آن یعنی به شخصی که در حد قاضی باشد تن می دهند و در بدترین حالت هم باز ممکن است مسلمین جهت جلوگیری از هرج و مرج و... به رهبری مسلمان که دارای علم کافی باشد و علمائی را در اطراف خود جمع کرده باشد و از رای آنها استفاده کند نیز رجوع کنند.

<sup>۱۸</sup> القلقشندی، أحمد بن علی، مآثر الأنافه: ج ۱، ص ۳۷. / «الثانی عشر: العلم المؤدی إلى الإجتهد فی النوازل والأحكام، فلا تتعقد إمامه غیر العالم بذلك؛ لأنه محتاج لأن یصرف الأمور علی النهج القویم ویجربها علی الصراط المستقیم، ولأن یعلم الحدود، ویستوفی الحقوق، ویفصل الخصومات بین الناس، وإذا لم یکن عالماً مجتهداً لم یقدر علی ذلك»  
<sup>۱۹</sup> الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۳۱۷ - ۳۱۶. / اتفق الأئمة رحمهم الله تعالی علی ان الامامة فرض و انه لا ید للمسلمین من امام یتقیم شعائر الدین و ینصف المظلومین من الظالمین و اتفقوا علی ان الامام یشرط فیہ: اولاً ان یكون مسلماً ثانياً ان یكون مکلفاً ثالثاً ان یكون حراً رابعاً ان یكون ذکراً خامساً ان یكون قرشياً سادساً ان یكون عالماً مجتهداً لیصرف الاحکام و یتفقه فی الدین فیعلم الناس و لایحتاج الی استفتاء غیره

زمانی که خوراک سالم و حلال (یعنی رهبری مجتهد و فقیه) گیر نیامد در حالت اضطرار و ضرورت به پائینتر از آن و به خوراک ناسالم و مردار (یعنی رهبری عالم اما مقلد) جهت حفظ «دین» دارالاسلام و سایر ضرورتها و منافع مسلمین پناه برده می شود، اما این حالت به دلیل نبود رهبری مجتهد و فقیه و حالت اضطرار و ضرورت است و چنانچه رهبری مجتهد و فقیه وجود داشته باشد به معنی رفع ضرورت و از بین رفتن حالت طاری است و... پس غیر از قلدراهای نظامی مسلمان که با قدرت نظامی و تنها با پشتوانه ی اسلحه خودشان را بر دارالاسلام تحمیل کرده اند، چه در حالت عادی و چه در حالت اضطرار و ضرورت تمام علمای اهل سنت برای اداره ی جامعه معتقدند که رهبر باید عالم و فقیه به قانون شریعت الله باشد:

- چون تا روز قیامت قانون اساسی مسلمین و دارالاسلام تنها یکی است و آنها قانون شریعت الله و کسی که در این قانون تفقه و آگاهی دقیقی نداشته باشد نمی تواند وکیل مومنین در تطبیق صحیح قوانین شریعت الله در جامعه باشد.

- رهبر جامعه هم با آنکه توسط شورای اولی الامر و یا اهل حل و عقد تحت نظارت است و بالاترین مقام تصمیم گیرنده در امور اجرائی دارالاسلام است اما اگر علم و دانش و فقه کاملی نسبت به قانون شریعت الله و منابع شرعی نداشته باشد نمی تواند متناسب با «وضع موجود» به «نیازهای روز» دارالاسلام و سیاستهای داخلی و خارجی آن، تصمیمات شرعی را از منابع شرعی استخراج کند.

اگر یک حاکم مسلمان جاهل به شریعت و دارای قدرت حکومتی، هزاران عالم مجتهد مثل امام ابوحنیفه یا امام جعفر صادق یا امام مالک و امام شافعی و امام احمد بن حنبل و امام ابن حزم اندلسی و غیره را در اختیار داشته باشد می تواند رای جاهلانه ی خودش را بر علم این دسته از مجتهدین ترجیح دهد و رای این مجتهدین را نادیده بگیرد، و در برابر این مجتهدین و علماء، اهل بدعت را دور خودش جمع کند و دارودسته ی منافقین هم قدرت برتر شوند و این حاکم با پشتوانه ی اهل بدعت در برابر این مجتهدین و علمای بزرگوار مرتکب فجایعی شود که فقط کافی است سری به زندگی این مجتهدین و ائمه ی خیر القرون و حتی علمای عامل سایر قرون اسلامی بزنید.

حکومت اسلامی با نهادهای مختلفی که دارد، بدون وجود رهبری عالم و فقیه، امکان اداره ی شرعی آن بر اساس قانون شریعت الله وجود ندارد. اهل سنت به این رهبر «دارالاسلام» می گویند مجتهد و شیعیان می گویند فقیه. یعنی ماهیت یکی است و اختلاف تنها در دو اسم هم معنی است. یکی می گوید ولایت

مجتهد و دیگری می گوید ولایت فقیه. البته شیعیان در قانون اساسی اجتهاد و صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه را ذکر کرده اند.<sup>۲۰</sup> شد همان داستان انگور و عنب و ازم و استافیل شخص فارس زبان و عرب و ترک و رومی. همه یکی است با اسمهای مختلفی.

مومنین (یعنی ۱- أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ نه ۲- الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ و کفار ۳- وَ نَه الضَّالِّينَ وَ منافقین) هیچ گاه در طول تاریخ از قدرت گیری مجتهدین ضرر ندیده اند هر چند که این مجتهدین دیدگاههای مختلفی هم داشته باشند و چنانچه از کانال شورای اولی الامر متخصصین به قدرت حکومتی هم دست پیدا کنند برای مومنین و دنیا برکت می شوند. باذن الله. و چنانچه مومنی در امر رهبریت، کسانی پائین تر از اینها را بر چنین رهبران مجتهد و فقیهی برتری بدهد و برای حاکم شدن رهبریتی پائین تر از اینها بکوشد بدون شک دچار خیانت به الله و رسولش و مومنین شده است.

امام بیهقی رحمه الله و دیگران از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شد کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: **مَنْ تَوَلَّى مِنْ أَمْرَاءِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا فَاسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَوْلَى بِذَلِكَ وَأَعْلَمُ مِنْهُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ ، فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ .**<sup>۲۱</sup> کسی که کارگزاری از مسلمین را به کار بگمارد در حالی که می داند در میان مسلمانان کسی هست که شایسته تر از آن و آگاه تر به کتاب خدا و سنت رسولش وجود دارد، به خدا و رسولش و به تمامی مسلمانان خیانت کرده است. با همین مفهوم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه نقل شده که: **" مَنْ اسْتَعْمَلَ رَجُلًا لِمَوَدَّةٍ أَوْ لِقَرَابَةٍ ، لَا يَسْتَعْمَلُهُ إِلَّا لَذَلِكَ ؛ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ "**<sup>۲۲</sup> کسی که شخصی را به خاطر اینکه دوستش دارد یا از نزدیکان او است در کار مدیریت و رهبری انتخاب کند، در این صورت به الله و رسولش و مومنین خیانت کرده است.

در این صورت، ما از زمانی که خلافت اسلامی بر منہاج نبوت را از دست داده و به بدعت بزرگ ملوکیت و این حاکمیت‌های بدیل اضطراری اسلامی دچار شده ایم تا زمانی که بار دیگر به حکومت اسلامی بر منہاج نبوت دست پیدا نکرده ایم از **مذهب و فرد خاصی** در امر رهبریت حمایت نمی کنیم، بلکه تنها از **معیارها** حمایت می کنیم. ما تلاش می کنیم که این **معیارهای** مورد پذیرش تمام مذاهب اسلامی تحقق پیدا

<sup>۲۰</sup> اصل ۱۰۹ قانون اساسی

<sup>۲۱</sup> الحاکم فی مستدرکه (۱۰۴/۴) وقال صحیح الإسناد ، والطیرانی فی " المعجم الکبیر " (۱۱/۱۱۴) ، / الهیثمی فی مجمع الزوائد (۵/۲۱۲) //

أنظر تفسیر المنار ۵ / ۲۱۵ - ۲۱۶ / سنن بیهقی

<sup>۲۲</sup> رواه ابن أبي الدنيا، كما في " مسند الفاروق " لابن كثير (۲/۵۳۶) .

کنند که به عنوان یکی از اسباب ما را در نهایت به اجماع واحد و جماعت واحد مسلمین می رسانند. باذن الله.

**حالا سوالی که پیش می آید اینکه: یک دارالاسلام با یک حکومت و یک رهبریت، یا دارالاسلامهای متعدد با حکومتهای متعدد و رهبرهای متعدد؟ (بخش ۸)**

اهمیت ممانعت از تعدد رهبریت از اهمیت وحدت اسلامی و وحدت دارالاسلام و تطبیق واحد شریعت الله می آید، تعدد در رهبریت باعث انهدام وحدت و ایجاد تفرق و تقسیم دارالاسلام و تحکیم شریعت الله به شیوه های مختلف بر مردم می شود.

رهبریت واحد از این سه مقصد محافظت می کند. به همین دلیل بسیاری از علماء اتفاق شبه اجماعی را بیان کرده اند مبنی بر اینکه در دارالاسلام در زمانی واحد وجود بیشتر از یک رهبر غیر شرعی است و مجاز نیست .

حکومت اسلامی با شورای اولی الامر که ریشه های آن را در میان مومنین و «دارالاسلام» مستحکم کرده، و همین شورای متخصصین امر رهبری واحد را به عنوان نماینده ی اجرائی خود در امور حکومتی معرفی کرده است، نماد و مظهر ظاهری توحید است. توحید در مسائل حکومتی و اجرائی و دنیوی جامعه، و اجراء کردن واحد قانون شریعت الله، و ممانعت از شرک تفرق، و ارائه ی اجماعی واحد به عنوان رای واحد به تمام مسلمین. بدون شک توحید با تعدد و تفرق سازگار نیست.

نگرش جمهور اهل سنت و جماعت بر این است که در زمانی واحد و مکانی واحد تعدد الأئمة و رهبر جایز نیست و امام نووی می گوید: علماء اتفاق دارند که در عصر و زمانی واحد با دو رهبر بیعت منعقد نمی شود.<sup>۲۳</sup> و ماوردی هم می گوید که اگر در دو سرزمین با دو رهبر و امام پیمان بسته شود بیعت هیچ یک درست نیست چون در یک زمان برای امت داشتن دو رهبر و امام درست نیست.<sup>۲۴</sup>

یکی از دلایل قتل دارودسته ی منافقین که از دارالاسلام خارج شده و می خواهند برای خود گروه و دسته ای به نام اسلام تشکیل دهند جلوگیری از تعدد رهبریت و جلوگیری از شرک تفرق و جلوگیری از تولید

<sup>۲۳</sup> شرح صحیح مسلم للنووی (۲۳۳/۱۲). /اتفق العلماء علی أنه لا يجوز أن يعقد لخليفتين في عصر واحد...  
<sup>۲۴</sup> الأحكام السلطانية (ص: ۹). / إذا عقدت الإمامة لإمامين في بلدین لم تنعقد إمامتهما، لأنه لا يجوز أن يكون للأمة إمامان في وقت واحد،

جریانات موازی با دارالاسلام و حتی جلوگیری از تولید جریانات موازی با خود اسلام است که قطعاً اگر قدرت حکومتی دارالاسلام نباشد دارودسته‌ی منافقین دست به چنین تولیدات مسمومی خواهند زد.

اهل سنت و جماعت در این زمینه‌ی ممنوعیت وجود دو رهبر در یک زمان، دو دسته شده اند:

۱- اکثریت مطلق اهل سنت و جماعت و بعضی از معتزله می گویند که به صورت مطلق وجود دو رهبر ممنوع است و فرق ندارد سرزمینهای اسلامی و دارالاسلام تا چه اندازه گسترده و وسیع باشد. به اندازه ای طرفداران این دیدگاه زیاد و مخالفی نداشت که امام نووی چنین می پنداشت تمام علماء طرفدار چنین دیدگاهی هستند و بر چنین دیدگاهی اتفاق دارند<sup>۲۵</sup>. که جهت مستند کردن سخنان این امامان بزرگوار به چند دیدگاه مذاهب مختلف اسلامی اشاره می کنیم:

### الحنفية :

- أبو اليُسْر البَرْدَوِيُّ رحمه الله (٥٤٩٣هـ) می گوید: تمام اهل قبله می گویند: مجاز نیست برای دو نفر امامت و رهبریت بسته شود (یا مجاز نیست امامت برای دو نفر عقد شود)، و اگر این امامت و رهبری به عقد یکی در آمد دیگر مجاز نیست به عقد یکی دیگر درآید، حتی اگر به عقد یکی دیگر در بیاید باز امام و رهبر همان اولی است ... اما کرامیه می گویند امامت و رهبریت به عقد دو نفر یا بیشتر در می آید، اما اهل سنت و جماعت می گویند: این خلاف اجماع صحابه، و خلاف اجماع امت است، و اهل سنت بر انتخاب یک رهبر اجماع دارند، چون عقد امامت و رهبری برای یک نفر جهت از بین بردن درگیری ها و خاموش کردن انقلابات و شورش ها واجب است، و عقد امامت برای دو نفر باعث ایجاد درگیری ها و تولید انقلابات و شورش ها می شود پس مجاز نیست.<sup>۲۶</sup>

- ابن نجيم رحمه الله (٥٩٧٠هـ) می گوید: تعدد امام در عصر و زمانی واحد جایز نیست.<sup>۲۷</sup>

### المالكية :

<sup>۲۵</sup> شرح صحيح مسلم . للنووي (٢٣٣/١٢).  
<sup>۲۶</sup> ٣١ البزدوي، أبو اليسر محمد، أصول الدين، ت: هانز بيتر لنس، ١، المكتبة الأزهرية للتراث، القاهرة، ٢٠٠٣م، ص ١٩٥ / "قال عامة أهل القبلة: لا يجوز أن تعقد لثنين الإمامة لو عقد لواحد لا يجوز أن يعقد لآخر، ولو عقد لآخر يكون الأول هو الإمام دون الثاني إلا أن يغلب الثاني فيصير إماماً بالغلبة عند عامة أهل السنة والجماعة على ما نبين. والكرامية قالوا: لا بأس أن تعقد الإمامة لثنين ولأكثر، فهم يعتبرون بالقضاء أنه يجوز عقد القضاء لأناس، ولكن عامة أهل السنة والجماعة قالوا: إن هذا خلاف إجماع الصحابة، وخلاف إجماع الأمة، فإنهم أجمعوا على خليفة واحد، ولأن عقد الخلافة كان واجباً لقطع المنازعات وإطفاء الثوائر، وعقد الإمامة لإمامين سبب لإحداث المنازعات وإيراد الثوائر فلا يجوز ذلك .  
<sup>۲۷</sup> ابن نجيم، زين الدين بن إبراهيم بن محمد :، الأشباه والنظائر على مذهب أبي حنيفة النعمان ، زكريا عميرات، ط ١، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٩٩٩م، ١ / ٣٢٥ / ولا يجوز تعدده- الإمام- في عصر واحد

- ابن القطن رحمه الله ( ٥٦٢٨هـ ) شيخ الشيوخ مالكي هاي غرب اسلامي مي گويد: علمای مسلمين اتفاق کرده اند که در زمانی واحد در تمام زمین نباید دو امام و رهبر با هم یا جدا از هم در یک مکان یا در مکانهای مختلف بر مسلمين حاکمیت داشته باشند ، و می گوید : مسلمين اجماع کرده اند بر اینکه امام یکی، خلیفه یکی، امیر یکی و قاضی یکی باشد.<sup>٢٨</sup>

### الشافعية

- الإمام الشافعي رحمه الله ( ٥٢٠٤هـ ) می گوید: " وما أجمع المسلمون عليه: من أن يكون الخليفة واحداً والقاضي واحد، والأمير واحد، والإمام "٢٩ آنچه مسلمين بر آن اجماع دارند اینکه: باید خلیفه یکی و قاضی یکی، و امیر یکی و رهبر هم یکی باشد.

شما تصور کنید که در یک شهر چند قاضی با چند نوع حکم وجود داشته باشد! یک قاضی یهودی و یک قاضی سکولار لیبرال دمکرات و یک قاضی سکولار کمونیست و... یا حتی در میان یک دین و مذهب هم چند نوع دادگاه و چند نوع قاضی وجود داشته باشد شما نزد یک قاضی بروید و طرف شما نزد یک قاضی دیگر و هر کدام حکمهای جداگانه ای بدهند و... هیچ کسی در هیچ دعای به هیچ نتیجه شرعی نمی رسد به همین دلیل حتی در پیمان مدینه که در آن یهودی ها و مشرکین هم حضور داشتند رسول الله صلی الله علیه وسلم مرجع و قاضی رسیدگی به اختلافات می شود.

- امام الماوردي رحمه الله ( ٥٤٥٠هـ ) می گوید: " وَإِذَا عَقِدَتِ الْإِمَامَةُ لِإِمَامَيْنِ فِي بَلَدَيْنِ لَمْ تَنْعَقِدْ إِمَامَتُهُمَا؛ لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ لِلْأُمَّةِ إِمَامَانِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ "٣٠ اگر رهبریت در دو سرزمین برای دو رهبر بسته شود امامت این دو منعقد و بسته نمی شود؛ چون مجاز نیست که در یک زمان برای «امت» دو رهبر وجود داشته باشد.

ایشان توضیح می دهد که آنچه فقها و محققین بر آن هستند این است که رهبریت «بِنِعْةٍ وَعَقْدًا» است مثل ولی در امر نکاح زن، اگر این زن را به عقد دو نفر در بیارند نکاح برای آن یکی که زودتر به عقدش در آمده منعقد و بسته می شود، و اگر در یک زمان زنی برای دو نفر عقد شود عقد هر دو نفر فاسد است،

<sup>٢٨</sup> ابن القطن، علي بن محمد بن عبد الملك، الأفتاح في مسائل الإجماع، ت: حسن فوزي الصعيدي، ط ١، مكتبة الفاروق الحديثة، القاهرة، ٢٠٠٤م، ١ / ٦٠. " واتفقوا أنه لا يجوز أن يكون على المسلمين في وقت واحد في جميع (أقطار الأرض) إمامان متفقان ولا مفترقان، ولا في مكانين ولا في مكان واحد" وقال: " وأجمع المسلمون على أن الإمام واحد، والخليفة واحد، والأمير واحد، والقاضي واحد / الدسوقي، محمد بن أحمد بن عرفة، حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، بدون ط، دار الفكر، بيروت، بدون ت، ٤ / ١٣٤، ١٣٥؛ والخرشي، محمد بن عبد الله، شرح مختصر خليل، بدون ط، دار الفكر، بيروت، بدون ت، ٧ / ١٤٤ / در حاشیه ی الدسوقي آمده است: " أشعر ما ذكره المصنف من جواز تعدد القاضي بمنع تعدد الإمام الأعظم وهو كذلك ولو تباعدت الأقطار جداً لإمكان النيابة

<sup>٢٩</sup> الشافعي، محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع، الرسالة، ت: أحمد شاكر، ط ١، مكتبة الحلبي، القاهرة، ١٩٤٠م، ١ / ٤١٨

<sup>٣٠</sup> الماوردي، احكام السلطانية، ١ / ٢٩

و چنین عقدی درست نیست. مسأله ی رهبریت هم به همین شکل است در یک زمان واحد برای دو رهبر، رهبریت دار الاسلام داده نمی شود .

- امام ماوردي رحمه الله (۴۵۰ق) می گوید: حاکمیت دو یا سه امام در زمانی واحد و سرزمینی واحد به اجماع مجاز نیست.<sup>۳۱</sup> أبو المعالي الجويني رحمه الله (۴۷۸ق) هم می گوید که در عصر او هم اجماع علماء در ممنوع بودن تعدد امام و رهبر وجود دارد<sup>۳۲</sup>
- امام النووي رحمه الله (۶۷۶ق) نیز می گوید: علماء اتفاق دارند بر اینکه در یک زمان برای دو رهبر حکم رهبری داده نمی شود و این فرق ندارد دار الاسلام وسعت داشته باشد یا خیر.<sup>۳۳</sup>

**الحنابلة<sup>۳۴</sup> :** امام الرحيباني رحمه الله (۲۴۳ق) مفتی حنبلی های دمشق می گوید: " لَا يَجُوزُ تَعَدُّدُ الْإِمَامِ"<sup>۳۵</sup> تعدد رهبر جایز نیست

### الظاهري :

- ابن حزم اندلسی رحمه الله (۴۵۶ق) می گوید: الله عزوجل تفرق و کشمکش و درگیری داخلی را حرام کرده است، و اگر دو امام وجود داشته باشد تفرقی که حرام است اتفاق می افتد و کشمکش و درگیری به وجود می آید و افتادن در گناه و سرکشی از الله تعالی اتفاق می افتد.<sup>۳۶</sup>
- باز ابن حزم رحمه الله می گوید: علماء مسلمين اتفاق دارند که مجاز نیست در زمانی واحد در تمام دنیا دو رهبر و امام بر مسلمین حاکمیت کنند، نه با هم و نه جدا از هم، در دو مکان و نه در یک مکان واحد<sup>۳۷</sup>

<sup>۳۱</sup> الماوردي، علي بن محمد بن محمد بن حبيب، أدب الدنيا و الدين ، بدون ط، دار مكتبة الحياة، ۱۹۸۶م، بيت حنينا، القدس، ۱ / ۱۳۶ . / فأما إقامة إمامين أو ثلاثة في عصر واحد، و يلد واحد فلا يجوز إجماعاً

<sup>۳۲</sup> إمام الحرمين الجويني، عبد الملك بن عبد الله بن يوسف، الإرشاد الى القواطع الادلة في اصول الاعتقاد، ت: أحمد عبد الرحيم السايح وتوفيق علي وهبة، ط ۱، مكتبة الثقافة الدينية، القاهرة، ۲۰۰۹م، ص ۳۲۶ / أن عقد الإمامة لشخصين في صقع واحد متضايق الخطط والمخالف غير جائز، وقد حصل الإجماع عليه

<sup>۳۳</sup> النووي، أبو زكريا يحيى بن شرف، المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج ، ط ۲، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۳۹۲هـ، ۱۲ / ۲۳۲ / " اتفق العلماء على أنه لا عقد لخليفين في عصر واحد سواء اتسعت دار الإسلام أم لا"

<sup>۳۴</sup> أبو يعلى، احكام السلطانية ، ۱ / ۲۵؛ والبهوتي، منصور بن يونس بن صلاح الدين، كشاف القناع عن متن الإقناع، بدون ط، دار الكتب العلمية، بيروت، بدون ط، ۱۶۰ / ۶؛ والحجاوي، موسى بن أحمد بن موسى بن سالم، الإقناع في الفقه الامام احمد بن حنبل، ت: عبد اللطيف السبكي، بدون ط، دار المعرفة، بيروت، بدون ت، ۴ / ۲۹۲

<sup>۳۵</sup> الرحيباني، مصطفى بن سعد بن عبده، مطالب أولى النهي في شرح غاية المنتهى ، ط ۲، المكتب الإسلامي، بيروت، ۱۹۹۴م، ۶ / ۲۶۳

<sup>۳۶</sup> ابن حزم، أبو محمد علي بن أحمد، ت: محمد إبراهيم وعبد الرحمن عميرة، ط ۲، دار الجبل، بيروت، ۱۹۹۶م، ۴ / ۱۵۱ . / فحرم الله - عز وجل- التفرق، والتنازع، وإذا كان إمامان فقد حصل التفرق المحرم، فوجد التنازع، ووقعت المعصية لله تعالى

<sup>۳۷</sup> ابن حزم، علي بن أحمد بن سعيد، مراتب الإجماع في العبادات و المعاملات و الاعتقادات، بدون ط، دار الكتب العلمية، بيروت، بدون ت، ۱ / ۱۲۴ . / ابن حزم ۴۵۶هـ" - رحمه الله- إذ قال: " اتفقوا أنه لا يجوز أن يكون على المسلمين في وقت واحد في جميع الدنيا إمامان، لا متفقان ولا متفرقان، ولا في مكانين ولا في مكان واحد

**الشيعة الإثني عشرية يا الإمامية يا الجعفرية:** شيعيان از عبارت «ولایت تدبیری»، «ولایت تنظیمی»، «ولایت فقیه» و «امام واجب الطاعة» برای حاکم و رهبر دارالاسلام استفاده کرده اند و ولایت در این معانی از نگاه شیعیان جعفری یعنی: حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس<sup>۳۸</sup> و با استناد به سیره ی امیرالمومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و سایر ائمه ی اهل البیت بر این باورند «امام واجب الطاعة» همیشه یکی بوده و باید یکی باشد.

۲- دسته ی دیگری وجود دارند که باز معتقد به منع وجود دو رهبر در یک زمان واحد هستند مگر در حالت اضطرار و ضرورت که علت و سببی مانع از اتحاد بر یک امام و رهبر واحدی باشد. **المالکیه:** الإمام أبو عبد الله محمد بن علي بن عمر المازري رحمه الله (۵۳۶ق) مجتهد زمان خودش می گوید: عقد دو امام در عصری واحد مجاز نیست. اما بعضی از متأخرین از اهل اصول اشاره کرده اند که اگر سرزمین مسلمین وسعت پیدا کند و فاصله ها زیاد شود و دستورات و تدبیرات امام و رهبر به بعضی از مناطق نرسد به حدی در حالت اضطرار برای تعیین امام قرار بگیرند که امور آنها را بچرخاند در چنین حالت اضطرار و ضرورتی تعیین امام جدید مشکلی ندارد.<sup>۳۹</sup>

القرطبي رحمه الله (۶۷۱ق) نیز در مورد حدیث عرفجة و عبدالله بن عمرو که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده: **مَنْ أَتَاكُمْ وَأَمْرُكُمْ جَمِيعٌ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ، يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكُمْ، أَوْ يُفَرِّقَ جَمَاعَتَكُمْ، فَاقْتُلُوهُ**<sup>۴۰</sup>: «هرکس درحالی نزد شما آمد که حول یک شخص اتحاد و انسجام داشتید و قصد ایجاد تفرقه در بین تان داشت، او را بکشید» می گوید: و این بهترین دلیل بر منع وجود دو امام است، چون تعدد امام به ایجاد شکاف و مخالفت و چند دستگی و تولید فتنه ها و از بین رفتن نعمتها ختم می شود، اما اگر سرزمینهای اسلامی از هم دور باشند و نتوان به صورت واحد آنها را اداره کرد مثل اندلس و خراسان وجود چند امام مجاز است.<sup>۴۱</sup>

<sup>۳۸</sup> روح الله خمینی، ولایت فقیه (قم: آزادی، بی تا) ص ۵۶.

<sup>۳۹</sup> لمازري المالكي، أبو عبد الله محمد بن علي بن عمر، المعلم بفوائد مسلم، ت: محمد الشاذلي النفير، ط ۲، المؤسسة الوطنية للكتاب، الجزائر، ۱۹۹۱م، ۳ / ۵۴، ۵۵ / العقد لإمامين في عصر واحد لا يجوز. وقد أشار بعض المتأخرين من أهل الأصول إلى أن ديار المسلمين إذا اتسعت وتباعدت وكان بعض الأطراف لا يصل إليه خبر الإمام ولا تدبيره حتى يضطروا إلى إقامة إمام يدبرهم فإن ذلك يسوغ لهم

<sup>۴۰</sup> مسلم ۴۹۰۴

<sup>۴۱</sup> القرطبي، محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرج، الجامع لأحكام القرآن، ت: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش، ط ۲، دار الكتب المصرية، القاهرة، ۱۹۶۴م، ۱ / ۲۷۳ / إذ قال في حديث عرفجة وعبد الله بن عمرو السابقين: " وهذا أدل دليل على منع إقامة إمامين؛ ولأن ذلك يؤدي إلى النفاق والمخالفة والشقاق وحدوث الفتن وزوال النعم، لكن إن تباعدت الأقطار وتباينت كالأندلس وخراسان جاز ذلك " / ابن الأزرقي، محمد بن علي بن محمد بن علي المالكي، بدائع السلك في طبائع الملك، ت: علي سامي النشار، ط ۱، دار السلام، القاهرة، ۲۰۰۸م، ۱ / ۷۷ / ابن عرفة فيما حكى عنه ابن الأزرقي المالكي "ه۸۹۶": " فلو بعد موضع الإمام حتى لا ينفذ حكمه في بعض الأقطار البعيدة، جاز نصب غيره في ذلك القطر / الدسوقي، حاشية الدسوقي على الشرح الكبير، ۱۴۴ / ۷ / الدسوقي "ه۱۲۳۰": " وقيل بالجواز إذا كان لا يمكن النيابة لتباعد الأقطار جداً واقتصر عليه ابن عرفة



**الشافعية** : امام الحرمین الجوینی مهمترین علل و اسباب جهت تعدد رهبران در یک زمان را نام می برد و می گوید: گسترش سرزمینهای اسلامی و دوری سرزمینهای اسلامی از مرکز اداری و حکومتی دارالاسلام، عقب نشینی اسلام از سرزمینهایی که قدرت رهبر اصلی بر آنها نمی ماند، انسانهایی که به کلی ارتباطشان با رهبریت قطع شده و امام و رهبر نمی تواند مدیریتی بر آنها داشته باشد و... **اگر این اتفاقات بیافتد و رهبر نتواند بر آنها نظارت و مدیریتی داشته باشد چنین اشخاصی می توانند برای خود رهبر و امامی انتخاب کنند.**<sup>۴۲</sup>

اگر دقت کنیم علت و سبب اینکه کسانی معتقد به جواز وجود دو یا چند رهبر در زمانی واحد شده اند «ضرورت» است و گرنه وحدت مسلمین اصل است و این تعدد رهبری تنها به دلیل ضرورت و استثناء محض است و چنانچه می دانیم «الضَّرُورَةُ تُقَدَّرُ بِقَدَرِهَا» ضرورت تنها به اندازه ای از آن استفاده می شود که آن ضرورت را از بین ببرد و زمانی که ضرورت از بین رفت حکم به حالت اصلی آن بر می گردد و اصل باقی می ماند. هم اکنون به صورت کامل این ضرورت به دلیل وجود سیستمهای مختلف ارتباطی از بین رفته است و رهبر دارالاسلام می تواند بر تمام «دارالاسلام» به هر اندازه ای که وسیع باشد نظارت و مدیریت داشته باشد.

با این وجود انگار این افراد هم در میان مذاهب اسلامی بسیار اندک و شاذ بوده اند و مذاهب یاد شده این حکم اضطرار و ضرورت را هم عاملی جهت عقد امامت و رهبری برای بیشتر از یک نفر نمی دانند.

القاضي السمناني حنفي رحمه الله (٥٤٩٩هـ) می گوید: در مورد امام و رهبر زمانی که سرزمینها وسعت داشته و به اندازه ای از هم دور باشند که دستورات رهبر به آنها نرسد و یا وضعیت این سرزمینها به رهبر نرسد، آیا بر اهل آن مکان اجازه دارند برای خود امام و رهبری انتخاب کنند یا نه؟ نزد جمهور ما برای آنها انتخاب امام و رهبر جدید مجاز نیست.<sup>۴۳</sup>

القَلْقَشَنَدِيُّ شافعي رحمه الله (٥٨٢١هـ) نیز می گوید: اگر بیعت برای دو امام با هم بسته شود عقد یکی از آنها درست نیست، اگر در دو سرزمین کاملاً از هم دور باشند نزد اصحاب شافعی ما دو دیدگاه وجود دارد،

<sup>۴۲</sup> غیاث الأمم)) (ص: ۲۸).

<sup>۴۳</sup> السمنانی ، روضة القضاة و طریق النجاة ، ۶۸/۱ / واختلف في الإمام إذ اكان ببلد بعيد لا يقدر على استعمال حاله وما يعرض له، هل لأهل ذلك الموضع أن ينصبوا غيره أم لا؟ فعند جمهورنا ليس لهم ذلك

صحيح ترين اين ديدهاها كه جمهور و تمام علماء بر ان هستند اينكه بيعت آنها باطل است و مجاز نيست<sup>۴۴</sup>

**حالا در کنار اين مذاهب اسلامي عده اي هم وجود دارند كه مطلقاً تعدد رهبر را درست مي دانند:**

### **۱- كراميه:**

ابن حزم اندلسي رحمه الله صحيح بودن وجود دو رهبر در دنياي اسلام را به محمد بن كرام السجستاني وأبي الصباح السمرقندي و طرفداران اينها نسبت مي دهد و الشهرستاني هم مي گويد اين راى متعلق به الكراميه (طرفداران محمد بن كرام السجستاني) است و مي گويد: اينها بيعت براي دو امام در دو سرزمين را مجاز دانستند، منظور آنها هم اثبات امامت معاويه به همراه عده اي از صحابه در شام و اثبات امامت اميرالمومنين علي در مدينه و عراقين به اتفاق جماعتي از صحابه بود.<sup>۴۵</sup>

در مورد اين نگرش بايد به صورت مختصر عرض كنم كه رسول الله صلى الله عليه وسلم مي فرمايد:

تَمْرُقُ مَارِقَةٌ عِنْدَ فُرْقَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، يَقْتُلُهَا أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ<sup>۴۶</sup> هنگامي كه مسلمانان دچار تفرقه شدند مارقين از قدرت حكومتي خارج مي شوند در آن هنگام شايسته ترين طايفه به حق با آنها مي جنگند، كسي كه به حق شايسته تر است با آنها مي جنگد .

اما رسول الله صلى الله عليه وسلم هشدار مي دهد كه گروهی بر گروه دیگری شورش می کند و کسی با گروه شورشگر می جنگد علی رضی الله عنه است و برحق است، و باز گوشزد می کند كه عمار رضی الله عنه توسط گروه باغی و سرکش از حكومت اسلامي كشته مي شود كه در حديث متواتري اين خبر به ما رسیده است كه مي فرمايد: وَيَخِ عَمَارٍ، تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَيَدْعُوْنَهُ إِلَى النَّارِ . « خدا عمار را خير بدهد! او را گروه باغی (و سرکش از امام مسلمين) خواهند كشت او آنان را به بهشت دعوت

<sup>۴۴</sup> القلقشند ، مآثر الإنافاة في معالم الخلافة ، ۴۶ / ۱ / فلو عقدت البيعة لاثنتين معاً لم تتعدّد لواحد منهما فلو كانا في إقليمين متباعدين ففيه وجهان لأصحابنا الشافعية، أصحابهما ما عليه الجمهور بطلان بيعتهما

<sup>۴۵</sup> الشهرستاني، أبو الفتح محمد بن عبد الكريم بن أبي بكر أحمد، الملل و النحل، بدون ط، مؤسسة الحلبي، بيروت، بدون ت، ۱ / ۱۱۳ / إنهم جوزوا عقد البيعة لإمامين في قطرين، و غرضهم إثبات إمامة معاوية في الشام باتفاق جماعة من أصحابه، وإثبات أمير المؤمنين علي بالمدينة والعراقين باتفاق جماعة من الصحابة

<sup>۴۶</sup> مسلم ۱۷۷۴

می کند ولی آنها او را به جهنم می خوانند» **قَالَ: يَقُولُ عَمَّارٌ: "أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتْنِ"** <sup>۴۷</sup> عمار گفت: من از دست فتنه ها به خدا پناه می برم. <sup>۴۸</sup>.

و به قول ابن حجر عسقلانی رحمه الله عمار رضی الله عنه و گروهی که به آن تعلق دارد به سوی بهشت دعوت می کردند، اما توسط گروه باغیه معاویه که به جهنم و عذاب دعوت میکردند به شهات می رسد. <sup>۴۹</sup> ابن حجر در شرح صحیح بخاری می گوید: حدیث (گروه باغیه عمار را می کشد) دلالت دارد بر این که علی در آن جنگ بر حق بود <sup>۵۰</sup>؛ زیرا اصحاب معاویه عمار را به قتل رساندند. <sup>۵۱</sup> و ابن تیمه با استناد به آراء فقهای مذاهب اسلامی می گوید که این باغی و اهل بغی بودن معاویه قابل توجیه نیست. <sup>۵۲</sup>

باز رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: **"إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِهِ، كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ"**، قال: **فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ، وَعَمْرٌ فَقَالَ: "لَا، وَلَكِنَّهُ خَاصِصُ النَّعْلِ"**، و **عَلِيٌّ يَخْصِصُ نَعْلَهُ**. <sup>۵۳</sup> برآستی از شما کسی است که برای تأویل قرآن می جنگد همان گونه که من برای تنزیل آن جنگیدم، ابوبکر و عمر بلند شدند و گفتند: آن

<sup>۴۷</sup> مسلم (۲۹۱۵). (۲۹۱۶). الترمذی (۳۸۰۰) أحمد (۶۴۹۹)، والنسائی فی الكبرى (۸۴۹۶) أبو یعلی فی المعجم (۲۸۳)، والطبرانی فی الصغیر (۵۱۶). الیزار (۲۹۴۸). الطبرانی فی المعجم الكبير (۴۰۳۰). أبو یعلی فی المعجم (۱۸۱)، والرویانی (۶۹۳)، والطبرانی فی الكبير (۹۵۴). ابن أبی شیبة (۵/۵۵۲)، والطبرانی فی الكبير (۳۷۲۰). أبو یعلی (۷۳۴۴)، والطبرانی فی الكبير (۳۳۱/۱۹). معمر فی جامعه (۱۱/۲۴۰ - ملحق بمصنف عبد الرزاق) مطولاً، وابن أبی شیبة (۳۷۸۷۶)، وأبو یعلی (۷۳۴۲، ۷۳۴۶). الطبرانی فی الأوسط (۶۳۱۵). الطبرانی فی الكبير (۵/۲۶۶)، الحافظ ابن حجر فی الإصابة (۲/۴۸۴) ابن أبی عاصم فی الأحاد والمثانی (۲۷۰۷)، والطبرانی فی الكبير (۵۱۴۶). الشاشی (۱۵۳۲)، والطبرانی فی الكبير (۵/۲۶۶، ۱۹/۱۷۰). الحارث (۱۰۱۷، ۱۰۱۸ - بغية الباحث)، والبزار (۱۴۲۸)، وأبو یعلی (۱۶۱۴)، والطبرانی فی الأوسط (۷۵۲۶). <sup>۴۸</sup> رواه البخاری (۴۴۷). / وروی البخاری بإسناده إلى خالد الحذاء عن عكرمة قال لي ابن عباس ولاينه علي: انطلقا إلى أبي سعيد فاسمعا من حديثه، فانطلقنا فإذا هو في حائط يصلحه، فأخذ رداءه فاحتبى، ثم انشأ يحدثنا حتى أتى على ذكر بناء المسجد فقال: ((كنا نحمل لينة لينة وعمار لبتنين فرآه النبي صلى الله عليه وسلم فيفيض التراب عنه ويقول: ويح عمار تقتله الفئة الباغية يدعوهم إلى الجنة ويدعونه إلى النار قال: يقول عمار: أعوذ بالله من الفتن))

<sup>۴۹</sup> ((فتح الباري)) (۵/۵۴۲/۱) / فلو قال قائل: إن قتل عمار كان بصفين (وهو مع علي والذين قتلوه مع معاوية وكان معه جماعة من الصحابة فكيف يجوز عليهم الدعاء إلى النار، فالجواب أنهم كانوا ظانين أنهم يدعون إلى الجنة وهم مجتهدون لا لوم عليهم في اتباع ظنونهم فالمراد بالدعاء إلى الجنة الدعاء إلى سببها وهو طاعة الإمام وكذلك كان عمار يدعوهم إلى طاعة علي وهو الإمام الواجب الطاعة إذ ذاك وكانوا هم يدعون إلى خلاف ذلك لكنهم معزورون للتأويل الذي ظهر لهم) <sup>۵۰</sup> رواه مسلم (۱۰۶۴).

<sup>۵۱</sup> فتح الباري ج ۳ ص ۸۵ و ۸۶. «ودل حديث (تقتل عماراً الفئه الباغية) علي ان عليا كان المصيب في تلك الحروب لان اصحاب معاوية قتلوه...؛ دلالة واضحة أن علياً ومن معه كانوا على الحق وأن من قاتلهم كانوا مخطئين في تأويلهم) (فتح الباري)) (۶/۶۱۹) <sup>۵۲</sup> ((مجموع الفتاوى)) (۴/۴۳۷-۴۳۸ / قال شيخ الإسلام ابن تيمية رحمه الله تعالى: بعد ذكره لقوله صلى الله عليه وسلم: ((تقتل عماراً الفئه الباغية)) (وهذا أيضاً يدل على صحة إمامة علي ووجوب طاعته وأن الداعي إلى طاعته داع إلى الجنة والداعي إلى مقاتلته داع إلى النار وإن كان متأولاً وهو دليل على أنه لم يمكن يجوز قتال علي وعلى هذا فقائله مخطئ وإن كان متأولاً، أو باغ بلا تأويل وهو أصح القولين لأصحابنا وهو الحكم بتخطفة من قاتل علياً وهو مذهب الأئمة الفقهاء الذين فرعوا على ذلك قتال البغاة المتأولين وكذلك أنكر يحيى بن معين على الشافعي استدلاله بسيرة علي في قتال البغاة المتأولين قال: أيجعل طلحة والزبير معاً بغاة؟ رد عليه الإمام أحمد فقال: ويحك وأي شيء يسعه أن يضع في هذا المقام يعني: إن لم يقتل بسيرة علي في ذلك لم يكن معه سنة من الخلفاء الراشدين في قتال البغاة - إلى أن قال - ولم يتردد أحمد ولا أحد من أئمة السنة في أنه ليس غير علي أولى بالحق منه)

<sup>۵۳</sup> أخرجه النسائي في ((السنن الكبرى)) (۸۵۴۱)، وأحمد (۱۱۲۸۹) واللفظ له // روى أبو عبد الله الحاكم وغيره بإسناده إلى أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: ((كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فانقطعت نعله فتخلف علي بخصفها فمشى قليلاً ثم قال: إن منكم من يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلت على تنزيله فاستشرف لها القوم وفيهم أبو بكر وعمر رضي الله عنهما قال أبو بكر: أنا هو قال: لا. قال عمر أنا هو قال: لا. لكن خاصف النعل -يعني علياً فاتبيناه فيشرناه فلم يرفع به رأسه كأنه قد سمعه من رسول الله صلى الله عليه وسلم. [رواه الحاكم (۳/۱۳۲/۳)، ورواه أحمد (۳/۸۲/۳). قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه، ووافقه الذهبي، وقال الهيثمي في ((مجمع الزوائد)) (۹/۱۳۶/۹): رواه أحمد ورجاله رجال الصحيح غير فطر بن خليفة وهو ثقة، وقال الشوكاني في ((در السحابة)) (۱۶۷): إسناده رجاله رجال الصحيح غير فطر بن خليفة وهو ثقة، وقال الألباني في ((سلسلة الأحاديث الصحيحة)) (۵/۶۳۹): على شرط مسلم.]

کس من هستم ای رسول خدا؟ فرمود نه، ولی او کسی است که نعلین را وصله می زند، و علی نعلینش را وصله می زد.

و علی رضی الله عنه با خوارج الحرورية به دلیل تاویل قرآن جنگید و با گروه معاویه هم به دلیل ایجاد تفرق میان مسلمین و اهل بغی بودن جنگید<sup>۵۴</sup> که ابن قدامه و امام نووی و دیگران نقل می کنند در هر دو مورد حق با علی رضی الله عنه بود و مخالفین او بر خطاء بودند.<sup>۵۵</sup> امام نووی در شرح مسلم در مورد حدیث «يَخْرُجُونَ عَلَى فُرْقَةٍ مُخْتَلَفَةٍ يَقْتُلُهُمْ أَقْرَبُ الطَّائِفَتَيْنِ مِنَ الْحَقِّ» می گوید: جدائی که بین مسلمین به وجود آمد جدائی بود که بین علی و معاویه رخ داد.<sup>۵۶</sup>

بر این اساس و بر اساس حدیث: «بُؤْسَ ابْنِ سُمَيَّةَ تَقْتُلُكَ فِتْنَةٌ بَاغِيَةٌ»<sup>۵۷</sup> سخت است بر پسر سمیه که گروه باغی او را به قتل می رسانند. و حدیث: «تَقْتُلُ عَمَارًا الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ» عمار را گروه باغی به قتل می رسانند؛ این احادیث به صراحت می رسانند که رهبر برحق مسلمین بعد از عثمان، علی بود «تَقْتُلُهُمْ أَدْنَى الطَّائِفَتَيْنِ إِلَى الْحَقِّ»<sup>۵۸</sup> نزدیک ترین طایفه به حق با آنها می جنگند. و بقیه بغاة بودند<sup>۵۹</sup> و هر کسی بر علیه رهبر مورد پذیرش دارالاسلام دچار خطای این گروهها شود باز خطاکار است و اهل بغی است و فرق ندارد در چه زمان و مکانی باشد.

## ۲- زیدیه

عزاد الدین الإیجی رحمه الله هم تفکر درست بودن تعدد رهبر را به فرقه ای از زیدیه نسبت می دهد و می گوید: فرقه ی جارودیه از زیدیه بر این باور است که امارت در اولاد حسن و حسین شوری است هر

<sup>۵۴</sup> رواه مسلم (۱۰۶۴). روی مسلم فی (صحیحہ) عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ((تمرق مارقة عند فرقة من المسلمين يقتلها أولى الطائفتين بالحق)) وفيه أيضاً: أنه قال: ((تكون في أمتي فرقتان فتخرج من بينهما مارقة يلي قتلهم أولاً بالحق)) / وفي لفظ: قال: ((تمرق مارقة في فرقة من الناس فيلي قتلهم أولى الطائفتين بالحق)) / وجاء أيضاً بلفظ ((يخرجون على فرقة مختلفة يقتلهم أقرب الطائفتين من الحق))

<sup>۵۵</sup> ((منهاج القاصدين في فضل الخلفاء الراشدين)) لابن قدامة (ص: ۷۵-۷۶) مخطوط وانظر ((شرح النووي)) (۱۶۶/۷). / والمراد بالفرقة المارقة هم (أهل النهروان كانوا في عسكر علي رضي الله عنه في حرب صفين فلما اتفق علي ومعاوية على تحكيم الحكيم خرجوا وقالوا: إن علياً ومعاوية استبقا إلى الكفر كفرسي رهان فكفر معاوية بقتال علي ثم كفر علي بتحكيم الحكيم وكفروا طلحة والزبير فقتلتهم الطائفة الذين كانوا مع علي وقد شهد النبي صلى الله عليه وسلم أن الطائفة التي تقتلهم أقرب إلى الحق وهذه شهادة من النبي صلى الله عليه وسلم لعلي وأصحابه بالحق وهذا من معجزات النبي صلى الله عليه وسلم لكونه أخبر بما يكون فكان علي ما قال وفيه دلالة على صحة خلافة علي رضي الله عنه وخطأ من خالفه)

<sup>۵۶</sup> (شرح النووي على صحيح مسلم) (۱۶۶/۷). فقوله صلى الله عليه وسلم على حين فرقة -بضم الفاء- أي: في وقت افتراق الناس أي: افتراق يقع بين المسلمين وهو الافتراق الذي كان بين علي ومعاوية رضي الله عنهما

<sup>۵۷</sup> رواه مسلم (۲۹۱۵).

<sup>۵۸</sup> أخرجه مسلم (۱۰۶۴)

<sup>۵۹</sup> ((شرح النووي على صحيح مسلم)) (۴۱-۴۰/۱۸). قال الإمام النووي بعد قوله صلى الله عليه وسلم: ((بؤس ابن سمية تقتلك فتنة باغية)) قال العلماء: هذا الحديث حجة ظاهرة في أن علياً رضي الله عنه كان محقاً مصيباً والطائفة الأخرى بغاة لكنهم مجتهدون فلا إثم عليهم لذلك.. وفيه معجزة ظاهرة لرسول الله صلى الله عليه وسلم من أوجه: منها: أن عماراً يموت قتيلاً وأنه يقتله مسلمون وأنهم بغاة، وأن الصحابة يقاتلون وأنهم يكونون فرقتين باغية وغيرها وكل هذا وقع مثل فلق الصبح صلى الله عليه وسلم على رسوله الذي لا ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى)

کسی از نوادگان فاطمه که عالم و شجاع باشد و با شمشیر قیام کند و دعوتگر به سوی حق باشد او امام است؛ به این شکل به تعدد امامان و رهبران اجازه دادند و چنین اجازه ای خلاف اجماع است.<sup>۶۰</sup>

البته عده ای از اهل سنت مثل امام اشعری رحمه الله بر این باور است که شیعیان هم معتقد به دو رهبر صامت و ناطق هستند و با استناد به این سخن عده ای می خواهند تشیع جعفری را در ردیف مذاهبی قرار دهند که معتقد به تعدد رهبریت است<sup>۶۱</sup> اما لازم است بدانیم همچنانکه عرض شد نزد تشیع ۱۲ امامی رهبر «واجب الطاعة» ای که دستور می دهد و باید فرمانش مورد پذیرش قرار گیرد تنها یکی است و همیشه یکی بوده .

بر این اساس متوجه شدیم که حنفی ها،<sup>۶۲</sup> مالکی ها،<sup>۶۳</sup> شافعی ها<sup>۶۴</sup> و حنبلی ها<sup>۶۵</sup> و ظاهری ها<sup>۶۶</sup> و شیعیان جعفری در مورد امام و رهبر واجب الطاعة چنین دیدگاهی دارند و بر این نگرش اجماع دارند. استدلال این ۶ مذهب به تمام آیات و احادیثی است که الله تعالی و رسولش مومنین را به وحدت و پرهیز از تفرق و چگونگی برخورد با اهل تفرق دعوت کرده است که در کتاب «روابط متقابل اسلام و دین سکولاریسم» و درس هشتم مقدماتی به تفصیل در مورد این آیات و احادیث صحبت کرده ام و تنها جهت یادآوری به چند مورد اشاره می کنم . ان شاء الله.

الله تعالی می فرماید:

- وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَتَّزِعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ

الصَّابِرِينَ (انفال/۴۶) و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید و (در میان خود اختلاف و) کشمکش نکنید ، (که اگر کشمکش کنید) در مانده و ناتوان می شوید و شکوه و هیبت شما از میان می رود ) و ترس و هراسی از شما نمی شود) . صبر کنید که خدا با صابریان است .

<sup>۶۰</sup> عضد الدین الإیجی، المواقف ، ۳ / ۵۹۱ / قال الجارودية من الزيدية الإمامة شوري في أولاد الحسن والحسين فكل فاطمي خرج بالسيف داعياً إلى الحق وكان عالماً شجاعاً فهو إمام؛ فذلك جوزوا تعدد الأئمة، وهو خلاف الإجماع

<sup>۶۱</sup> أبو الحسن الأشعري، علي بن إسماعيل بن إسحاق بن سالم، مقالات الإسلاميين و اختلاف المصلين، ت: نعيم زرزور، ط ۱، المكتبة العصرية، بيروت، ۲۰۰۵م، ۲ / ۳۴۳

<sup>۶۲</sup> ابن السمناني، علي بن محمد بن أحمد، الروضة القضاة و طرق النجاة ، ت: صلاح الدين الناهي، ط ۲، مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۹۸۴م، ۱ / ۶۹؛ والحموي، أبو العباس أحمد بن محمد مكي، غمز عيون البصائر في شرح الاشباه و النظائر ، ط ۱، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۹۸۵م، ۴ / ۱۱۱ .

<sup>۶۳</sup> القرافي، أبو العباس أحمد بن إدريس بن عبد الرحمن، الذخيرة، ت: محمد بوخيزة، ط ۱، دار الغرب الإسلامي، بيروت، ۱۹۹۴م، ۱۰ / ۲۶ .

<sup>۶۴</sup> الماوردي، أبو الحسن علي بن محمد بن محمد بن حبيب، الأحكام السلطانية، بدون ط، دار الحديث، القاهرة، بدون ت، ۱ / ۲۹ .

<sup>۶۵</sup> أبو يعلى، محمد بن الحسين بن محمد بن خلف ابن الفراء، الأحكام السلطانية، ت: محمد حامد الفقي، ط ۲، دار الكتب العلمية، بيروت، ۲۰۰۰م، ۱ / ۲۵ .

<sup>۶۶</sup> ابن حزم، أبو محمد علي بن أحمد، ت: محمد إبراهيم وعبد الرحمن عميرة، الفصل في الملل و الأهواء و النحل، ط ۲، دار الجيل، بيروت، ۱۹۹۶م، ۴ / ۱۵۱ .

- وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (آل

عمران/۱۰۳) و مانند کسانی نشوید که پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند (آن هم) پس از آن که نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است.

تمام آنچه از آیات و احادیث و سخن اصحاب و ائمه ی مسلمین و علمای صالح مومنین در مورد «وحدت آگاهانه، هدفمند و حرکتی» گفته ایم تنها زمانی متحقق می گردد که همه ی مسلمین دارای یک رهبر باشند و کسی در این زمینه همسان و رقیبش نباشد؛ وجود چند رهبر در یک جامعه بدون شک منجر به تفرق خواهد شد. به همین دلیل است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به صراحت می فرماید:

- إِذَا بُوِيعَ لِخَلِيفَتَيْنِ، فَاقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا<sup>۶۷</sup> زمانی که با دو خلیفه بیعت شد خلیفه دوم از ایشان را بکشید.

- مَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَدِهِ وَثَمَرَةً فَلْيَطِغْهُ إِنْ اسْتَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخَرَ يُنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عُقُقَ الْآخِرِ<sup>۶۸</sup> هر کس با امام و رهبری بیعت کند و با رضایت قلبی دستش را در دستش نهد، تا آنجا

که بتواند باید از او اطاعت کند و اگر کس دیگری آمد و در این امر نزاع کرد گردنش را بزنید. - مَنْ أَتَاكُمْ وَأَمْرُكُمْ جَمِيعٌ عَلَى رَجُلٍ وَاجِدٍ يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكُمْ أَوْ يُفَرِّقَ جَمَاعَتَكُمْ فَاقْتُلُوهُ<sup>۶۹</sup> «در آن

حال که زمام کارتان به صورت یکپارچه به دست یکی از شماست، هرکس نزد شما بیاید و قصد ایجاد اختلاف یا تفرقه افکنی در میان جماعت یکپارچه ی شما را داشته باشد، او را بکشید»

در اینجا فرق ندارد این اهل تفرقی که باید کشته شود انسان جائز و فاسقی است یا انسان عادل. امام نووی رحمه الله در شرح حدیث «سَتَكُونُ خُلَفَاءَ فَتَكْتُمُرُ، قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: فُوا بِيَعَةِ الْأَوَّلِ، فَالْأَوَّلِ، وَأَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ»<sup>۷۰</sup> می گوید: در این حدیث معجزه ای از رسول الله صلی الله علیه وسلم ظاهر شده است و معنی حدیث اینست که هرگاه بعد از یک خلیفه به خلیفه ای دیگر بیعت داده شد، پس بیعت اول صحیح است و واجب است به آن وفا شود. و بیعت دوم باطل است و وفای به آن حرام است. و بر او حرام است که آن را طلب کند، و یکسان است که نفر دومی که منعقد شده است از تعیین نفر اول به عنوان امام، آگاهی داشته باشد یا نسبت به آن جاهل باشد. و فرقی نمی کند که آنها در دو سرزمین جدا باشند یا در یک سرزمین، یا یکی از آنها در سرزمین امام باشد و دیگری در جایی دیگر، این همان رأی درستی است که اصحاب ما

<sup>۶۷</sup> مسلم ۴۹۰۵ - ۱۸۵۳ - ۳۵۵۳

<sup>۶۸</sup> مسلم ۴۸۸۲ / نسائی ۴۲۰۲

<sup>۶۹</sup> مسلم ۴۹۰۴ - ۱۸۵۲ - ۳۵۵۲

<sup>۷۰</sup> مسلم ۱۸۴۲ / بخاری ۳۴۵۵

(یعنی شافعی ها) و جماهیر علما بر آن هستند<sup>۷۱</sup>... و علما اتفاق نظر دارند بر اینکه جایز نیست در یک زمان با دو خلیفه بیعت داده شود، فرقی نمیکنند دارالاسلام وسیع باشد یا نه.<sup>۷۲</sup>

در روایت دیگری آمده است که : **قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ تَوَمَّرَ بَعْدَكَ؟** گفته شد یا رسول الله چه کسی بعد از شما امیر خواهد شد؟ **قال: إِنَّ تَوَمَّرُوا أَبَا بَكْرٍ تَجِدُوهُ أَمِينًا زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ**، پیامبر فرمود: اگر ابوبکر را امیر خود قرار دهید او را پارسا در امر دنیا و مشتاق آخرت خواهید یافت . **وإن تَوَمَّرُوا عُمَرَ تَجِدُوهُ قَوِيًّا أَمِينًا لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً**، و اگر عمر را امیر خود قرار دهید او را قوی و امین خواهید یافت که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش گری نمی ترسد **وإن تَوَمَّرُوا عَلِيًّا - وَلَا أُرَاكُمْ فَاعِلِينَ - تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا يَأْخُذُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ**.<sup>۷۳</sup>

و اگر علی را امیر خود قرار دهید- و در شما نمی بینم چنین کاری انجام دهید - او هدایتگر است و شما را به صراط مستقیم هدایت میکند

در اینجا اگر انتخاب دو رهبر صحیح می بود رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن اشاره می کرد.<sup>۷۴</sup> اما می بینیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم تنها انتخاب یک نفر را صحیح می داند.

البته اجماع صحابه هم بر این است که نباید در دارالاسلام بیشتر از یک رهبر وجود داشته باشد . به عنوان مثال مهاجرین در سقیفه بنی ساعده با درخواست انصار مبنی بر وجود یک رهبر از آنها و رهبری از مهاجرین موافقت نکردند و انصار هم راضی شدند که نباید دو رهبر وجود داشته باشد و به این شکل اجماعی بین صحابه رضی الله عنهم به وجود آمد.

زمانی که الحباب بن المنذر رضی الله عنه از انصار در سقیفه بنی ساعده گفت: " ای جماعت قریش از ما رهبری و از شما هم رهبری، عمر بن الخطاب- رضی الله عنه گفت: **"فَسَيَقَانُ فِي غَمْدٍ! إِذَا لَا يَصْلُحَانِ"**<sup>۷۵</sup> البته این مثالی عربی است مثل : **«لَا يُجْمَعُ سَيْفَانُ فِي غِمْدٍ وَلَا فَحْلَانُ فِي دَوْدٍ»** به این معنی که : دو شمشیر در یک غلاف جای نمی گیرند و با هم نمی سازند.

<sup>۷۱</sup> النووی ، المنهاج شرح النووی علی مسلم، ۲۳۲- ۲۳۱/ ۱۲ / : معنی هذا الحديث إذا بُويع لخليفة بعد خليفة فيبيعة الأول صحيحة يجب الوفاء بها، وبيعة الثاني باطله بحرم الوفاء بها، ويحرم عليه طلبها وسواء عقدوا للثاني عالمين بعقد الأول أم جاهلين، وسواء كانا في بلدين أو بلد أو أحدهما في بلد الإمام المنفصل والآخر في غيره، هذا هو الصواب الذي عليه أصحابنا وجماهير العلماء

<sup>۷۲</sup> النووی، صحیح مسلم به شرح نووی، ج ۱۲ ص ۲۲۱، ۲۲۲

<sup>۷۳</sup> ابن حجر العسقلاني : الإصابة: ۵۰۹/۲ / مسند أحمد ۱۵۸/۲ / والبزار (۷۸۳)، والطبراني في المعجم الأوسط(۲۱۶۶)

<sup>۷۴</sup> ۱/ ۱۳۶، أدب الدنيا و الدين ، الماورد

<sup>۷۵</sup> البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى، السنن الكبرى ، ت: محمد عبد القادر عطا، ط ۳، دارالكتب العلمية، بيروت، ۲۰۰۳م، باب لا يصلح إمامان في عصر واحد، ۲۴۹/ ۸، برقم: ۱۶۵۴۸ / ؛ منا أمير، ومنكم أمير یا معشر قریش،

اما در نهایت همه صحابه به اجماع رسیدند و یک نفر را انتخاب کردند و ابوبکر صدیق رضی الله عنه انتخاب شد<sup>۷۶</sup> بر این اساس امام الحرمین الجوینی می گوید: مذهب مهاجرین و انصار این است که تنها یک نفر باید رهبریت را بر عهده داشته باشد و در روی زمین کسی نباید رقیبش باشد.<sup>۷۷</sup>

بیهقی رحمه الله سخنان ابوبکر صدیق رضی الله عنه در همین جلسه ی سقیفه را در کتابش ذکر کرده و می گوید که ابوبکر گفته: **وَإِنَّهُ لَا يَجِلُّ أَنْ يَكُونَ لِلْمُسْلِمِينَ أَمِيرًا**؛<sup>۷۸</sup> برای مسلمین حلال نیست که دو رهبر داشته باشند، **فَإِنَّهُ مَهْمَا يَكُنْ ذَلِكَ يَخْتَلِفُ أَمْرُهُمْ، وَأَحْكَامُهُمْ**، اگر چنین شود دستوراتشان با هم فرق می کند، و احکامشان هم مختلف می شوند، **وَتَتَفَرَّقُ جَمَاعَتُهُمْ، وَيَتَنَازَعُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ**، وجماعتشان منفرق می شود، و در بین خود دچار درگیری می شوند، **هُنَالِكَ تُتْرَكُ السُّنَّةُ، وَتَظْهَرُ الْبِدْعَةُ، وَتَعْظُمُ الْفِتْنَةُ، وَالْإِسْنِ لِأَحَدٍ عَلَى ذَلِكَ صَلَاحٌ** در اینجاست که سنت ترک می شود و بدعت حاکم می شود و فتنه بزرگ می شود که در آن به صلاح هیچ کسی نیست.

چه سخن زیبا و پر محتوایی در زمینه ی رهبریت گفته است. **سنت** این است که یک رهبر باشد اگر تبدیل به دو رهبر شد این کار **بدعت** است، این بدعت هم که تولید شد جای سنت را می گیرد و سنت به همین سادگی ترک می شود. همچنانکه **بدعت** شاهیگری هم جایگزین **سنت** حکومت اسلامی بر منہاج نبوت شد و تا کنون این **بدعت** بزرگ ادامه پیدا کرده است و ما با **اهل بدعت‌های** طرف هستیم که دو بدعت بزرگ را با هم مخلوط کرده اند: هم بدعت تعدد در رهبریت و هم بدعت ملوکیت را.

عمر بن خطاب هم در مورد شورای ۶ نفره ی اولی الامر که انتخاب شده بودند و قرار بود از میان خود یکی را به عنوان رهبر جامعه انتخاب کنند دستور قتل تفرقه اندازان را صادر می کند: «عمر، علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمان بن عوف، زبیر بن عوام، طلحة بن عبیدالله و سعد بن ابی وقاص، را مامور انتخاب رهبر می کند و به صُهیب، فرمان داد که با مردم نماز بگذارد تا آن شش نفر، از میان خود، به یک تن رضایت دهند و ابو طلحه (زید بن سهل انصاری) را بر آنان گمارد و گفت: اگر چهار نفر رضایت دادند و دو نفر مخالفت کردند، گردن آن دو نفر را بزن و اگر سه نفر رضایت دادند و سه نفر مخالفت کردند، گردن آن سه نفری را بزن که عبدالرحمان در میانشان نیست و اگر سه روز گذشت و به

<sup>۷۶</sup> البخاری، صحیح البخاری، باب قول النبی: "لو كنت متخذاً خلیلاً"، ۶/۵، برقم: ۳۶۶۷  
<sup>۷۷</sup> امام الحرمین الجوینی، غیاث الامم فی التیایث الظلم، ۱/ ۱۷۲ / أن مذهب المهاجرین والانصار هو: أن مبنی الإمامة علی أن لا یتصدی لها إلا فرد، ولا یتعرض لها إلا واحد فی الدهر  
<sup>۷۸</sup> السنن الكبرى للبیهقی (۱۴۵/۸) عن ابن إسحاق.



هیچ کس رضایت ندادند، همه آنها را گردن بزن.»<sup>۷۹</sup> ۵۰ نفر از انصار موظف بودند بر اجرای این دستور نظارت و مراقبت کنند.<sup>۸۰</sup>

بر این اساس است که علی بن ابی طالب رضی الله عنه هم به دو حاکمیت خلافت اسلامی در کوفه و شاهگیری معاویه در شام راضی نمی شود و با معاویه وارد جنگ می شود و حسن بن علی رضی الله عنهما هم باز راضی به دو حاکمیت نمی شود و به دلایلی که ذکر شد کلاً رهبریت را به معاویه می دهد. امام نووی و امام الحرمین الجوینی، والقرطبی، والقاضی عبد الجبار (از المعتزلة) و دیگران نیز همین دیدگاه را به عنوان اتفاق بین علمای مذاهب اسلامی آورده اند و ابن حزم (ظاهری مذهب) در مورد اتفاق جمهور مذاهب اسلامی می گوید: درست نیست در زمانی واحد در تمام دنیا دو امام بر مسلمین حاکمیت داشته باشند، نه با هم و نه جدا از هم، نه در یک مکان و نه در دو مکان.<sup>۸۱</sup>

امام شوکانی هم می گوید: رهبریت و امامت مسلمین تنها به یک نفر اختصاص دارد و چنانچه کسی بعد از آن ادعائی داشته باشد و شروع به درگیری کند اگر توبه نکند کشته می شود. اما اگر در یک زمان واحد به دو نفر بیعت داده شود بر أهل الحل والعقد (شورای اوالی الامر) واجب است که رهبریت را به یکی از آنها واگذار کند که برای رهبریت مسلمین اصلح تر و شایسته تر است.<sup>۸۲</sup>

بدون شک وحدت اسلامی تنها با حکومتی واحد و دارالاسلامی واحد و رهبری واحد، در زمین واقع پیاده می شود؛ و غیر از این تماماً توهم است و شعار. هزاران کتاب و میلونها جلسه سخنرانی و خطابه و پند و اندرز هم برای ایجاد وحدت، ارزش و جایگاه یک دارالاسلام را ندارد که با قدرت حکومتی و نهادهای حکومتی آن نماد این وحدت می شود، و با قدرت حکومتی از شرک تفرق جلوگیری می کند. مگر مصلحتی وجود دارد که با تفرق و تعدد در رهبریت و تکه تکه شدن دارالاسلام تحقق پیدا کند؟

برای ما سیره ی اموی ها و عباسی ها و عثمانی ها و صدها حکومت کوچ و بزرگ بدیل اضطراری اسلامی بعد از **خِلاَفَةُ عَلِيٍّ مِنْهَاجِ النَّبِيِّ** دلیل قابل اعتمادی برای اجتهاد و استنباط نیست.

دارالکفر وجود دارد و ما به آن معترف هستیم، اما این دلیل بر مشروع بودن آن نیست، بلکه باید تلاش کرد که آن را از بین برد، ارتداد به دین سکولاریسم و سایر مفاسد اخلاقی و جنسی که سکولاریستها بر

<sup>۷۹</sup> یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، دار صادر، ج ۲، ص ۱۶۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۶۱.

<sup>۸۰</sup> سیوطی، تاریخ الخلفاء، ۱۴۱۳ق، ص ۱۲۹-۱۳۷.

<sup>۸۱</sup> مراتب الإجماع لابن حزم (ص: ۱۴۴). واتفقوا أنه لا يجوز أن يكون على المسلمين في وقت واحد في جميع الدنيا إمامان، لا متفقان ولا مفترقان، ولا في مكانين ولا في مكان واحد.

<sup>۸۲</sup> السيل الجرار المتدفق على حدائق الأزهار ۵۱۲/۴

عقاید و جامعه‌ی ما تزریق کرده اند وجود دارد اما اعتراف به وجود این مفسد دلیل بر مشروعیت آنها نیست.

کشورهای کنونی سرزمینهای مسلمان نشین شهرهای یک کشور هستند به نام دارالاسلام که کفار سکولار و اشغالگر جهانی آنها را تکه تکه کرده و دست نشانده‌هایی را بر اکثر این شهرهای دارالاسلام رهبر و حاکم کرده اند که هزاران نفر از دارودسته‌ی منافقین هم با ظاهری اسلامی دور و بر آنها می‌چرخند و به تخدیر و بسیج مسلمین در راستای اهداف طاغوتها مشغولند. هم اکنون به جای یک دارالاسلام، سرزمینهای مسلمین حول و حوش ۶۰ کشور و دهها تکه‌ی دیگر در دارالکفرها تقسیم شده است، این واقعیت وجود دارد و داریم می‌بینیم اما مشروع نیست و باید این وضع عوض شود.

اگر مسلمین بار دیگر این کشورهای متفرق و تکه تکه‌های جدا شده را به شهرهایی در داخل دارالاسلام واحدی تبدیل کنند از لحاظ ساکنان چیزی شبیه الان چین و هند و از لحاظ مساحت هم فعلاً چیزی شبیه شوروی می‌شود، آیا مسلمین شایستگی بازگرداندن و دست یافتن به چنین واقعیت و تجربه‌ی از دست رفته‌ای را ندارند؟ چگونه است که چنین آرزویی می‌تواند برای مشرکین بودائی و کمونیست تحقق پیدا کند اما برای مسلمین باید خیال و توهم باشد؟

بدون شک تعدد در رهبریت، وحدت مسلمین و وحدت حاکمیت اسلامی و وحدت دارالاسلام را مورد تهدید قرار می‌دهد و وحدت دارالاسلام و مسلمین را به خیالات و توهم تبدیل می‌کند و این وظیفه‌ی غرباء است که با پرهیز از تمام فرقه‌ها و احزاب و گروهها «فَاعْتَرَلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا»<sup>۸۳</sup> با محوریت قدرت نظامی حکومتی یکی از «۳ ابزار» برتر پلی بین اتحاد و وحدت اسلامی مومنین و «دارالاسلام» درست کنند، این پل باید درست شود حتی اگر با استخوانهای میلیونها نفر مثل ما ساخته شود.

بارها و بارها جوامع مختلف مسلمین تجربه‌های سیاسی فاشل و رسوای حزبیها و گروههای متفرق را در دست یابی به وحدت در تاریخ خود ثبت کرده و در حال تکرار این تجربه‌های رسواگرایانه‌ی دارودسته‌ی منافقین و گروههای اهل تفرق هستند. در شکل کلان آن فقط کافی است به کاریکاتوری تحت عنوان «سازمان همکاری اسلامی» نگاه کنید یا به دسته‌هایی که تحت اسمهای بی‌مسمای «اتحادیه جهانی علمای مسلمان» و هزاران حزب و دسته و گروه موجود در سرزمینهای مسلمان نشین نگاه کنی تا بدانی که اینها در حال بازی با منهج و عقیده و شعور مسلمین و ابزارهای تداوم تفرق میان مسلمین هستند و بس.

<sup>۸۳</sup> البخاری (۷۰۸۴) مسلم (۱۸۴۷) أبو داود (۴۲۴۴) ابن ماجه (۳۹۷۹) أحمد (۲۳۲۸۲).

اسلام دینی است که به الله واحد و دولتی واحد در چارچوب جغرافیائی واحد در زمین، و دار و سرزمینی واحد تحت عنوان دارالاسلام دعوت می دهد که در آن بشریت تبدیل به امتی واحد تحت عنوان امت اسلامی می شود.

**نکته ای که در مورد رهبریت به فکر رسید این است که در بدعت حکومت‌های بدیل اضطراری اسلامی که قرنهاست به جای سنت خِلافة عَلَی مِنْهَاجِ النَّبُوَّة وجود داشته اند: رهبر حکومت بدیل اضطراری اسلامی ممکن است انسانی مثل عمر بن عبدالعزیز و عادل باشد یا انسانی فاجر مثل مامون و معتصم عباسی باشد که دارای مذهب معتزلی بودند و دوران محنت را بر امثال امام احمد بن حنبل و هزاران مسلمان دیگر تحمیل کردند و هزاران عالم را به قتل رساندند و... اما رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ لَيُبْذِرُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ**<sup>۸۴</sup> بدرستی که الله این دین را با مرد بدکار یاری می کند.**

در این صورت ما انتظار نداریم رهبران حکومت‌های بدیل اضطراری اسلامی هم مذهب ما باشند یا همگی در یک سطح باشند، یا دارای صفاتی باشند که مختص نماینده ی شورای اولی الامر مسلمین در دارالاسلام واحد تمام مسلمین جهان است که به عنوان امام و رهبر **خِلافة عَلَی مِنْهَاجِ النَّبُوَّة** انتخاب شده است.

**سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ**

**والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته**

<sup>۸۴</sup> أخرجه البخاري (۶۶۰۶)، ومسلم (۱۱۱) سنن دارمی ۲۵۱۷